

نقد فمینیستی رمان «توپچنار» از «انسیه شاه‌حسینی» و رمان «دیگران» از «محبوبه میرقدیری»

Feminist criticism of the novel "Topchenar" by Ansieh Shahhosseini and the novel "And Others" by Mahbobeh Mirqadiri

Marjan Aliakbarzadeh 

Faculty of Humanities, Islamic Azad University, Varamin-pishva Branch, Iran

چکیده

امروزه بسیاری از آثار ادبی را می‌توان از منظر نقد فمینیستی تحلیل نمود. مسأله اصلی پژوهش حاضر نقد فمینیستی دو رمان معاصر از دو نویسنده زن با ادبیاتی زنانه یکی «توپچنار» از انسیه شاه‌حسینی و نیز «دیگران» اثر محبوبه میرقدیری است. اهمیت موضوع پیش روی به‌جهت نیاز جامعه حاضر به‌ویژه زنان به آگاه‌سازی در خصوص احقاق حقوق آنان و نیز ارزشمندی دو رمان مذکور یکی در حوزه ادبیات روستایی و دیگری در زمره ادبیات شهری است. مهم‌ترین پرسش پیش روی؛ جایگاه زنان در دو جامعه روستایی و شهری در دو رمان مذکور و رویکرد زنان برای دست‌یابی به حقوق خود چگونه است؟ فرضیه تحقیق، وجود مردسالاری و تضییع حقوق زنان در هر دو رمان و پذیرفتن آن از سوی زنان است. برخی از مهم‌ترین برآیندهای این پژوهش که به شیوه توصیفی-تحلیلی با مقایسه دو رمان مذکور فراهم آمده عبارتند از؛ مواردی از تضییع حقوق زنان در رمان روستایی «توپچنار»: عدم موافقت با ادامه تحصیل دختران، ناراضی‌تبی بر اثر زاده‌شدن فرزند دختر و کودک‌همسری اما شخصیت اول قهرمانی است که فعالانه با وجود فقر به حل معضلات فردی و اجتماعی می‌پردازد. در رمان شهری «دیگران» درحالی‌که فقر مادی دامن‌گیر نیست، هم‌چنان نادیده انگاشتن زنان از سوی جامعه و نیز خود آنان وجود دارد؛ بی‌هویتی، درحاشیه بودن، تابع مرد بودن، حس شرم و گناه به خاطر بلوغ، حس پوچی به خاطر عدم فرزندآوری. در این رمان بر خلاف قبلی، حضور زنان منفعل به چشم می‌خورد، به‌ویژه شخصیت اصلی که گویی مردسالاری را به جان پذیرفته است.

کلید واژه‌ها: فمینیسم، نقد فمینیستی، رمان توپچنار، رمان و دیگران، ادبیات زنانه

ABSTRACT

Today, many literary works can be analyzed from the perspective of feminist criticism. The main issue of the current research is the feminist criticism of two contemporary novels by two women writers with female literature, one is "Topchanar" by Ansieh Shah Hosseini¹ and "And Others" by Mahbouba Mirqadiri². The importance of the topic is the need of the current society, especially women, to be informed about the realization of their rights, as well as the value of the two mentioned novels, one in the field of rural literature and the other in the field of urban literature. The most important question ahead; What is the position of women in both rural and urban societies in the two mentioned novels and what is the approach of women to achieve their rights? The research hypothesis is the existence of patriarchy and the violation of women's rights in both novels and its acceptance by women. Some of the most important results of this research, which were provided in a descriptive-analytical way by comparing the two mentioned novels, are; Cases of the loss of women's rights in the rural novel "Topchanar": Disagreement with the continuation of girls' education, dissatisfaction with the birth of a daughter and marrying a child as a wife, but the first character is a hero who, despite poverty, actively It deals with personal and social problems. In the urban novel "And Others", while there is not much material poverty, there is still the neglect of women by the society and by themselves; Anonymity, not being important, being subservient to men, feeling shame and guilt due to puberty, sense of emptiness due to not having children. In this novel, unlike the previous one, the presence of passive women can be seen, especially the main character who seems to have accepted patriarchy.

Keywords: feminism, feminist criticism, Topchenar, And others, women's literature

۱-مقدمه

از دههٔ چهل به بعد ادبیات نوین ایران رو به رشد و شکوفایی گذاشت. این تعالی بر اثر دگرگونی‌های اجتماعی و افزایش روشن‌فکران بود. در سالهای هزار و سیصد و بیست تا سی بیشتر توان فکری روشن‌فکران، مصروف به ایجاد و راه‌بری احزاب و مطبوعات می‌شد، اما در این دهه آنان به سوی خلاقیت‌های ادبی و هنری تمایل یافتند. جاذبه داستان‌نویسی، بسیاری از نویسندگان را به سوی خود کشاند؛ به‌طوری که در فاصلهٔ سالهای هزار و سیصد و چهل تا پنجاه و هفت یعنی سال پیروزی انقلاب اسلامی، بیش از پنجاه نویسنده جوان، نخستین کتابهای خود را منتشر کردند. از میان این عده، هرچند تعدادشان انگشت‌شمار است، میتوان به آثار داستانی زنان نیز اشاره کرد؛ «سیمین دانشور ۱» که نخستین کتاب‌هایش را سالها پیش منتشر کرده بود، در این دوره به شهرت رسید. «گلی ترقی ۲»، «مهشید امیرشاهی ۳»، «شهرنوش پارسپور ۴»، «میهن بهرامی ۵» و «غزاله علی‌زاده ۶» نیز از نویسندگان مطرح این دوره به شمار می‌روند (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۴۰۸).

پس از انقلاب اسلامی، فعالیت نویسندگان زن بسیار قابل توجه و رو به فزونی است. در تقسیم‌بندی سیر داستان‌نویسی فارسی، سال‌های پس از انقلاب هزار و سیصد و پنجاه و هفت تا سال هفتاد را به «سال‌های شور و التهاب» نام‌گذاری کرده‌اند (همان). تحول در ارکان سیاسی و اجتماعی جامعه موجب

Geliş Tarihi/Received: 02.12.2022

Kabul Tarihi/Accepted: 15.02.2023

Sorumlu Yazar/Corresponding Author:

Marjan ALIAKBARZADEH

E-posta: akbarzademarjan@gmail.com

Cite this article: Aliakbarzadeh M.

(2023). Feminist criticism of the novel "Topchenar" by Ansieh Shahhosseini and the novel "and others" by Mahbobeh Mirqadiri. *A Journal of Iranology Studies*, 18(1), 35-43.



Content of this journal is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.

- 1 - (1300-1390)
- 2 - (1318-...)
- 3 - (1316-...)
- 4 - (1324-...)
- 5 - (1326- 1396)
- 6 - (1327- 1375)

مهم‌ترین فرضیه‌های تحقیق پیش روی آن است که با توجه به جامعه مردسالار، خواه در جامعه روستایی و خواه شهری جایگاه اجتماعی زنان در هردو رمان چندان رفیع نبوده و در هردو رمان، زنان با وجود قابلیت‌های بسیار دچار سرخوردگی‌ها و ناکامی‌هایی شده‌اند. البته نوع دغدغه‌ها و مشکلات زنان در جامعه شهری و روستایی متفاوت بوده در دو حوزه جداگانه قابل بررسی است. نکته دیگر آن‌که وقتی مولفه خودباوری زنان در جوامع مردسالار بررسی می‌شود به جهت حضور و رشد زنان در چنین جوامعی اغلب دارای خودباوری و عزت نفس بالایی نبوده و متأسفانه تحت‌الشعاع گفتمان غالب مردسالار با وجود استعدادها و قابلیت‌های بی‌شمار خود به نابرابری‌ها تن می‌دهند.

۲- پیشینه پژوهش

به‌طور کلی درباره داستان‌نویسی زنان معاصر پژوهش‌های بسیاری انجام شده است. از جمله: «حسن میرعابدینی» (۱۳۷۷) در کتاب «هدسال داستان‌نویسی ایران» بخش‌هایی را به داستان‌نویسی زنان اختصاص داده است. «سیدعلی سراج» (۱۳۹۴) در بخش دوم از کتاب «گفتمان زنان» به بررسی و تحلیل روند تکوین گفتمان زنان در آثار داستانی زنان پرداخته. «جمال میرصادقی» (۱۳۹۷) در کتاب «زنان داستان‌نویس نسل سوم» به نویسندگان زن بعد از انقلاب پرداخته است. این کتاب ادامه جلد اول و دوم کتاب «جهان داستان ایران» است. وی در این کتاب به ویژگی مشترک خاص زنان داستان‌نویس نسل سوم، تحت عنوان «آرمانگرایی زنان در قلمرو ادبیات داستانی» می‌پردازد که شامل فعالیت‌های اجتماعی زنان برای مبارزه با تبعیضها و رهایی از قید و بند سنت پدرسالاری است.

درباره دو رمان مورد نظر: «همدیه نورسته» (۱۳۸۶) در نوشتاری دو صفحه‌ای با عنوان «ماجرای نقد توپنجر» نوشته انسیه شاه‌حسینی» دیدگاه نویسنده «توپنجر» را بسیار منفی و سیاه‌نما خوانده است. «مریم سیدان» (۱۳۸۶) در مقاله «سنت‌شکنی به شیوه زنان: نگرشی فمینیستی بر یک رمان؛ و «دیگران» نوشته محبوبه میرقدیری» بسیار خلاصه در دو صفحه نگاهی فمینیستی به این رمان افکنده است.

درخصوص فمینیسم آثار بسیاری نگاشته شده که می‌توان به برخی از مهم‌ترین آن‌ها اشاره کرد: «ایرنا ریما مکاریک» در سال ۱۹۵۱ دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر را نگاشته که «مهران مهاجر» (۱۳۸۴) و «محمد نبوی» آن را با همین عنوان گردآوری، ترجمه و به چاپ رسانده‌اند. «سمانه واصفی» (۱۳۸۵) در پژوهش «نقد ادبی فمینیستی» بخش نقد فمینیستی از «فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی» (آبرامز، ام. اچ) (۱۹۱۶) را ترجمه و شرح کرده است. مجموعه مقالات «فمینیسم» و دانش‌های فمینیستی» این کتاب که ترجمه و نقد تعدادی از مقالات «دایره المعارف فلسفی روتلیج» به قلم: «کریستوفر چارلز ویستن تیلور» است توسط «بهروز جندقی» (۱۳۸۸) و «عباس یزدانی» گردآوری و ترجمه شده است. «محمد حسن آبادی» (۱۳۸۱) در کتاب «مکتب اصالت زن (فمینیسم) در نقد ادبی» به سیر تحول مکتب فمینیسم و نقد فمینیستی پرداخته است.

همان‌طور که از عناوین پژوهش‌های یادشده آشکار است تاکنون تحقیقی با موضوع اخیر دربردارنده مقایسه دو رمان مذکور از دیدگاه نقد فمینیستی فراهم نیامده و هم‌چنان انجام پژوهش پیش روی ضروری به نظر می‌رسد.

۳- روش پژوهش

این مقاله به شیوه توصیفی-تحلیلی از گونه کیفی و هنجاری و با استناد به دو رمان مورد نظر فراهم آمده است. شیوه جمع‌آوری اطلاعات به روش اسنادی و بر اساس مطالعه کتابخانه‌ای به صورت فیش‌برداری به‌گونه مقایسه‌ای بوده. اسناد و مدارک موجود، اعم از کتاب و مقاله که هریک به‌نوعی با موضوع مورد نظر ارتباط معنایی داشته‌اند، بررسی شده است.

۴- پردازش تحلیلی موضوع

۴-۱. فمینیسم^۱

فمینیسم واژه‌ای فرانسوی است، به جنبشی اطلاق می‌شد که در سده ۱۹ در آمریکا با نام جنبش زنان یا جنبش اجتماعی و فکری معروف بود. امروزه مفهوم فمینیسم گسترده‌تر شده فعالیت تمام کسانی را در بر می‌گیرد که در زمینه‌های مختلف برای ارتقاء موقعیت زنان به‌عنوان یک گروه در جامعه و پایان دادن به تابعیت آنان تلاش می‌کنند. تاریخ جنبش‌های فمینیستی به اوایل قرن بیستم و مبارزات و اعتراضات زنان برای گرفتن حق رای باز می‌گردد. گرفتن حق رای یکی از مهم‌ترین دستاوردها در عرصه اجتماعی برای زنان و موجب ابراز وجود و حضور در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی گشت.

فمینیسم یک فلسفه سیاسی است یعنی این تفکر پیوسته در طول زمان وجود داشته است، هرزمان که زنان تحت تسلط قرار گرفته‌اند از خود پایداری نشان داده و در مقابل آن ایستاده‌اند،

خلق و آفرینش تحولاتی شگرف در جایگاه زنان شده (ر.ک. به: ساناساریان، ۱۳۸۴: ۱۵۳-۱۴۶). انتشار داستان‌هایی توسط زنان، در روند ادبیات معاصر جریان ادبی بسیار مهم به شمار می‌رود. عنوان «داستان‌نویسان زن» پیش از آن‌که نشانه نوعی طبقه‌بندی موضوعی بر حسب جنسیت باشد، ناشی از نوعی الزام برای کنار هم قرار دادن دسته‌ای از نویسندگان است که در چارچوب اندیشگانی مشابه درباره مسائل مشترکشان نگاشته‌اند. آثار نویسندگان زن جدای از ارزش ادبی‌شان، نشان‌دهنده آگاهی آنان به مسائل زنان و مناسبات جنسیتی است. در داستان‌های آنان تجربیات زنان، بی‌واسطه مطرح نمی‌شود و از طریق هنری کردن تجربه و تبدیل مسائل روزمره به ادبیات عرضه می‌گردد. برای همین، بیان هنری این روایت‌ها با استقبال مواجه شده و برخی از آن‌ها نیز توانسته‌اند برنده جوایز ادبی شوند. زنان با گزینش سبک زنانه و زنانه‌نویسی در سیر داستان‌نویسی معاصر اثرگذار بوده‌اند. بررسی ادبیات زنانه یا به‌عبارتی زنانه‌نویسی در زمره نقد فمینیستی قرار دارد. چراکه ادبیات زنان دارای ساختار و لحن و بیانی متفاوت است «گرچه در این شاخه درخصوص جزئیات کار اختلاف‌های زیادی وجود دارد اما این دریافت مشترک حاصل آمده است که ادبیات زنان به لحاظ ویژگی‌های زبانی، سبک بیان و نگارش، شیوه‌های پیوند میان عناصر کلامی و چگونگی بهره‌گیری از آرایه‌های ادبی مانند: استعاره، تشبیه و صور خیال با ادبیات مردان متفاوت است» (واصفی، ۱۳۸۵: ۷۹۳).

زنانه‌نویسی، یعنی خلق داستانی با شکل، صدا و محتوایی زنانه و متفاوت با صدای مردان و نوشتن از مسائل، مشکلات و حالات و روحیات خاص زنان به‌منظور شناساندن شعور و حساسیت‌های جنس زن. مسائل خاص زنان، عبارت است از وضعیت‌ها و تجربه‌هایی که تنها در زنان است و مردان فاقد آن مسائلند و به‌لحاظ فقدان تجربه زیستی در نگارش آن به پای زنان نمی‌رسند؛ مثلاً نگارش تجربه عواطف مادری، آغاز بارداری و... در شمار شخصی‌ترین رازهای زنان است. چنین مضامینی صرفاً به ادبیات زنانه تعلق دارد و داستانی را که حاوی چنین تجربه‌هایی باشد در شمار زنانه‌ترین داستانها می‌آورند. غلبه این موضوعات در نوشتار، سبک زنانه را می‌آفریند (فتوحی، ۱۳۹۰: ۴۰۲). فمینیسم در دنیای معاصر، از آغاز دوران روشنگری و صنعتی به نسبت اعصار قدیم‌تر، بیش‌تر محل مجادله و بحث در مجامع علمی، اجتماعی و روشن‌فکری قرار گرفته است. نقد فمینیستی می‌کوشد نشان دهد ادبیات مردسالار به‌گونه‌ای شخصیت زن را محصور می‌گرداند که به‌ناچار به رفتارهای منفعلانه کشیده می‌شود. یکی از عوامل اصلی وضعیت نابرابر زن در تمدن مدرن انسانی رفتارهای نابه‌هنجار مردانه است که به‌خاطر تکرار بیش از حد آن‌ها در طول تاریخ، بدیهی و هنجار نگاشته شده‌اند. فمینیسم هم‌چنان به‌عنوان یکی از دغدغه‌های مهم نویسندگان و شاعران ادبیات جهان، در ادبیات فارسی نیز جای خود را باز کرده و به‌ویژه در داستان‌های زنان رخ نموده است.

انسیه شاه‌حسینی و محبوبه میرقدیری در زمره نویسندگان زنی به شمار می‌روند که در حوزه داستان‌نویسی زنانه به خلق رمان‌هایی دست یازیده‌اند که معمولاً شخصیت اصلی و حتی دیگر شخصیت‌های پیرامونی نیز زن و دارای دغدغه‌های زنانه‌اند. بررسی رمان‌هایی ازین دست زنانه، فراتر از جنسیت صرف است بلکه از آن روی که ادبیات آیینی تمام‌نمای جامعه است قادر خواهد بود به تحلیل فمینیستی شخصیت‌های زن داستان پرداخته و مردسالاری موجود در داستان را واکاوی نماید. مواردی از قبیل: درک و تحلیل شأن اجتماعی زنان در جامعه امروز، دیدگاه و تحلیل شخصیت زنان نسبت به کارکردهای اجتماعی و عاطفی خود و بررسی میزان خودباوری و ارزشمندی زنان جامعه نسبت به خودشان و نیز تحلیل مردسالاری موجود در جامعه انسانی داستان‌ها. مسأله اصلی پژوهش حاضر تحلیل و بررسی دو رمان مذکور از دیدگاه فمینیستی است؛ جایگاه اجتماعی زنان و تحلیل دیدگاه زنان نسبت به خود، تضييع حقوق ایشان و مردسالاری در دو رمان که هردو توسط نویسندگان زن یکی در فضایی روستایی و دیگری در فضایی شهری خلق شده‌اند.

اهمیت و ضرورت انجام تحقیق بدان سبب است که رمان‌های «توپنجر» از انسیه شاه‌حسینی و «دیگران» از محبوبه میرقدیری هردو در حوزه ادبیات زنانه قرار داشته‌اند که هردو نقش‌هایی کلیدی و مهم را ایفا می‌کنند و تضييع حقوق ایشان بر اساس باورهای فمینیستی به وضوح به چشم می‌خورد. هم‌چنین از آن روی که رمان نخست در زمره ادبیات روستایی نیز به شمار می‌رود و دیگری در شهر اتفاق افتاده می‌توانند هریک نمایانگر شأن اجتماعی نسبت به زن و نیز تحلیل میزان خودباوری زن روستایی و شهری نسبت به فردیت و جایگاه اجتماعی خود باشند. به‌عبارتی می‌توانند تحلیلی فمینیستی در جامعه‌های روستایی و شهری ارائه دهند. هم‌چنین دیگروجه اهمیت پژوهش حاضر، به‌جهت نیاز جامعه به تحول تفکر درخصوص جایگاه اجتماعی و خانوادگی زنان است زیرا با افزایش پژوهش‌هایی در حوزه نقد فمینیستی می‌توان نقش زنان و حقوق آنان در اجتماع را متحول ساخته، ضمن افزایش آگاهی عمومی در مورد مسائل زنان به بهبود شرایط آنان در جامعه کمک کرده و نیز باعث رفع خشونت و تبعیض علیه ایشان شد. نیز با بررسی و تحلیل داستان‌هایی که در زمره ادبیات زنان قرار دارند می‌توان به افزایش عزت نفس و باورمندی زنان نسبت به خود دست یازید.

پرسش‌های اصلی آن است که: با توجه به دیدگاه‌های فمینیستی، جایگاه اجتماعی زنان در دو رمان «توپنجر» اثر انسیه شاه‌حسینی به‌عنوان رمانی روستایی و رمان «دیگران» اثر محبوبه میرقدیری به‌عنوان رمانی شهری چگونه است؟ وضعیت مردسالاری و تضييع حقوق زنان در هردو رمان چگونه است؟ و نیز زنان این دو رمان از چه میزان خودباوری برخوردارند و در مورد خود در مواجهه با مردان چگونه می‌اندیشند؟

7 - Irena Rima Makaryk (1951-...)

8 - Meyer Howard "Mike" Abrams (1912-2015)

9 - Christopher Charles Westen Taylor (1931-...)

10 - Féminisme

آگاهی موجبات عدم تضییع حق آنان را فراهم آورده است. در چنین جوامعی زنان از خودباوری بیشتری برخوردار بوده در جامعه حضور فعال تر و مثبت تری دارند.

آغاز راهیابی زنان در عرصه ادبیات و نقد ادبی و ابزار وجود آنان به سال ۱۹۱۹ و کتاب «تاقی برای خود» اثر نویسند و روشن فکر بریتانیایی «ویرجینیا وولف» باز می‌گردد. او گفت: «اگر زنان روشن فکر، معلمان و منتقدان ادبی شرایط را مهیا کنند امکان حضور بزرگانی چون شکسپیر در بین زنان عصر حاضر امکان پذیر است» (بصری، ۱۳۹۰: ۲۳). در این بین فعالان عرصه فمینیست از نظر جغرافیایی به سه دسته تقسیم شده که هر یک در نوشته‌های خود به موضوعات خاصی در مورد زنان پرداخته‌اند؛ فمینیست‌های آمریکایی به متن ادبی و کمیت‌های درون‌متنی مانند درون‌مایه‌ها، مضمون و فضای آن پرداخته‌اند، فمینیست‌های بریتانیایی خواستار تغییرات در سطوح مختلف اجتماع به سود زنان شده و از سوی دیگر برخلاف فمینیست‌های آمریکایی و بریتانیایی، فمینیست‌های فرانسوی بر نقش زنان و بررسی چگونگی تولید معنی با استفاده از سمبل‌های زبان‌شناسی پرداخته‌اند (ر. ک. به؛ مکاریک، ۱۳۴۸: ۲۳۰-۲۳۳).

۴-۳. انسیه شاه‌حسینی

انسیه شاه‌حسینی در سال ۱۳۳۳ ش در گرگان متولد شده، ولی بخش اعظم زندگی خویش را در جنوب کشورمان سپری کرده است. او فارغ‌التحصیل کارگردانی سینما در مجتمع فرهنگ و هنر اسلامی است. شروع فعالیت سینمایی او با فیلم «آب را گل نکنیم» در سال ۱۳۶۸ به‌عنوان نویسنده فیلم‌نامه است که برای این فیلم‌نامه، از جشنواره فیلم جهاد سازندگی برنده جایزه شده است. شاه‌حسینی در آغاز به‌عنوان خبرنگار و عکاس جنگ فعالیت خود را آغاز کرده بود ولی تحصیل در رشته کارگردانی سینما باعث شد وی آن‌چه را به‌صورت غریزی و براساس تجربیات شخصی دنبال می‌کرد به‌شکل علمی تجربه کند و به دانسته‌های خود جهت دهد. تنها رمان او «توپنچار» در سال ۱۳۷۸ با موضوع مشکلات و معضلات روستاییان شرق کشورمان توسط انتشارات فرهنگ و سینما به چاپ رسید. او در دهه ۰۸ به جرگه فیلم‌سازان پیوست. بعضی از مهم‌ترین فیلم‌های ساخته شده توسط او عبارتند از: پناستی ۱۳۸۷، دل‌نمک ۱۳۶۸، شب به خیر فرمانده ۱۳۸۴، آب را گل نکنیم ۱۳۶۸، غروب شد بیا ۱۳۸۳، اوینار و مجروح جنگی ۱۳۷۸ (سیدمحمدی، ۱۳۷۸: ۶۸۸).

۴-۴. داستان «توپنچار»

توپنچار روستایی واقع در اطراف بجنورد است. «فرزانه صالح‌آبادی»- معلم نهضت سوادآموزی- که خود از خانواده‌ای فقیر و کارگری در بجنورد است، برای کار، روستای توپنچار را انتخاب می‌کند. دو هم‌کلاسی دیگر او نیز -هاجر و مریم- به روستای دیگر روانه می‌شوند. فرزانه هم‌راه قاطرچی یک‌دستی روانه توپنچار می‌گردد. آن‌جا در خانه کدخدای ده، «تاج‌محمد»، مستقر شده و با استقبال بسیار گرم «گل‌بوته» -زن «تاج‌محمد»- و «صدگل» -دختر یازده ساله «تاج‌محمد»- مواجه می‌شود.

تنها مدرسه روستا، عمارت مخروبه با دو اتاق است که در یکی از اتاق‌ها آقای معلم زندگی می‌کند و اتاق دیگر، کلاس درسی است که با کاه پوشیده شده. با رضایت آقای معلم -که به گفته اهالی روستا از چنگال گرگ‌های گرسنه‌گریخته -ساعت کلاس نهضت، بعد از زمان کلاس درس تعیین می‌گردد و فرزانه از «صدگل» و «گل‌بوته»، «زبور» و چند دختر دیگر ثبت نام می‌کند.

چیزی نمی‌گذرد که «فنجنه‌گل» دختر «قدرت‌الله» هیزم‌شکن که در بچگی مادر خود را از دست داده و تنها با پدرش زندگی می‌کند، با دم‌پایی پاراهی که کفه آن با کس به روی پای او بسته شده وارد داستان می‌شود و فرزانه پدر او را با وساطت «تاج‌محمد» برای ثبت نام دخترش راضی می‌کند. «بس‌گل» دیگرشاگرد کلاس است که شوهرش برای کار به شهر رفته ولی او همیشه در کلاس چرت می‌زند و به علت مشغله کاری از پس درس‌ها بر نمی‌آید. فرزانه در کارهایی مانند شستن رخت‌ها و نگهداری فرزند کوچکش به او یاری می‌رساند.

«ماه‌گل» زن پا به ماه «ذبیح»، دارای دختری کوچک به نام «ریحانه» است او به فرزانه بسیار محبت می‌کند و فرزانه به جبران محبت‌های او برای فرزند به دنیا نیامده‌اش لباس می‌دوزد. «ماه‌گل» روسری گل‌دار پشمی خود را در ازای جبران محبت به فرزانه می‌بخشد. در یک شب زمستانی «ماه‌گل» دچار درد زایمان می‌گردد ولی نمی‌تواند از این درد جان سالم به در ببرد. خودش و فرزند پسرش از دنیا می‌روند و همسرش «ذبیح» به یاد روز به دنیا آمدن دخترشان ریحانه می‌افتد که به علت دختر بودن فرزند، یک ماه پا به اتاق «ماه‌گل» نگذاشته بوده و به این می‌اندیشد که تا پایان عمر مدیون «ماه‌گل» و محبت‌هایش خواهد بود. روسری هدیه «ماه‌گل» با اندوه بسیار به‌یادگار نزد فرزانه می‌ماند.

هنگامی که فرزانه از کنار باغ انگور «خدیجه» زن چاق و تنهای روستا می‌گذرد با او آشنا می‌شود. خدیجه میانه خوبی با اهالی توپنچار ندارد. او بعد از مرگ سه همسرش تنها و بدون فرزند زندگی می‌کند ولی عاشق مرد هیزم‌شکن و دیم‌کاری به نام «امیدعلی» است که در آن سوی رودخانه هم‌راه دختر معلولش «ترگس» زندگی می‌کند و تنها پسرش «بهارعلی» به جبهه رفته است. زن دیگر روستا «صنوبر» زن معتادی است که «قادرمحمد» -همسرش- او را ترک کرده و همراه زنی کولی روانه مشهد شده است. او و تنها پسرش مورد نفرت توپنچاری‌ها هستند. پس از یک رشته اتفاقات، فرزانه از خدیجه می‌خواهد چون برای کمک به دیگران توان مالی دارد هزینه لوله‌کشی

فمینیسم نیز حضور داشته است. با این همه پایداری و کوشش زنان حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ سال اخیر یک جنبش وسیع و هماهنگ به‌صورت مشکل برای دفاع از حقوق زنان به وجود آمده است و جنبش فمینیستی نام گرفته است. فمینیسم در فارسی به «زن آزادخواهی، زوری، زن‌گرایی و مونث‌گرایی» ترجمه شده است. آن‌چه امروز به‌عنوان فمینیسم شناخته شده، فعالیت سازمان‌یافته و هواداری از منافع و حقوق زنان، برای رسیدن به استقلال فردی در جهت رفع تبعیضات مخصوصاً در قرن نوزدهم است. در سال ۱۷۹۲ «ماری ول استون کرافت ۱۱» فعال حوزه زنان در مقاله «ادخواستی برای حقوق زنان» سرآغاز جنبشی شد که از قرن نوزدهم به‌طور جدی فمینیسم را بنیان نهاد (مکاریک، ۱۳۸۴: ۲۳۳).

پیش از جنبش مشروطه، زنان ایران نیز همانند زنان سرزمین‌های غربی از اهمیت نقش خود در جامعه آگاهی یافتند و درمقابل تبعیض‌ها، نابرابری‌ها و بی‌عدالتی‌های جامعه مردسالار به تنگ آمده با این انقلاب هم‌آوا شدند. آغاز خودباوری و حرکت زنان برای ابراز وجود و حضور در عرصه‌های اجتماعی به دوران حکومت قاجار باز می‌گردد. هنگامی که زنان حرم‌سرا به نهضت اعتراض جنبش تنباکو پیوستند و برای فروش جواهرات خود در حمایت از دولت مرکزی در مقابل استقراض خارجی و حمایت از تأسیس بانک وطنی و شرکت در مبارزات مسلحانه تبریز دوش به دوش مشروطه‌خواهان فعالیت کردند (ر. ک. به؛ ساناساریان، ۱۳۸۴: ۱۶۰-۱۶۱). مبارزه با پدرسالاری در جامعه سنتی ایرانی که به روزگاران کهن بازمی‌گردد زمینه‌ساز جنبش‌های فمینیستی به شمار می‌رود (ر. ک. به؛ میرصادقی، ۱۳۹۷: ۱۴۵). فمینیسم به مبارزه با فرهنگ مردسالاری برخاسته در پی ریشه‌کن کردن تبعیض جنسیتی و ایجاد برابری جنسیتی است. مقصود از برابری جنسیتی وجود هنجارها، ارزش‌ها، نگرش‌ها و برداشت‌های ضروری جهت کسب موقعیت یکسان برای زنان و مردان جامعه است، بدون این‌که تفاوت‌های بیولوژیک نادیده گرفته شده و زنانه و مردانه بودن باعث محرومیت و ظلم علیه هر یک شود. بدین ترتیب عدالت جنسیتی زمینه‌ساز برابری جنسیتی خواهد بود.

فمینیسم پیوسته با مخالفانی نیز مواجه بوده است معاندانی مردسالار که عقب‌ماندگی زنان و در حاشیه نگاه‌داشتن آنان را به نفع خود یافته‌اند. درحالی‌که در جامعه‌ای با فرصت‌های برابر و بدون نگاه جنسیتی با تقسیم مسئولیت‌ها بسیاری از دغدغه‌های مردان نیز کاسته شده هر دو گروه به رشد و آگاهی دست خواهند یافت. از منظر مخالفان؛ «فمینیسم پیشرفت خود را بیش از هر چیز وام‌دار پیشینه سنتی، تحقیرآمیز و سخت‌گیرانه جهان غرب و مشرق زمین نسبت به زن و هم‌چنین حاکمیت نگرش اومانیستی در جهان مدرن و نیز استفاده از ادبیات شعارمحور است تا طرح دیدگاه‌های عالمانه و حضور فعال در کرسی‌ها و مجامع علمی» (جندقی و یزدانی، ۱۳۸۸: ۲۳۳). آنان با استناد به اختلاف در دیدگاه‌های فمینیستی به این نتیجه رسیده‌اند که «جمع‌بندی این آرا در قاموسی واحد با عنوان «فمینیسم» ممکن نیست و لاجرم باید از واژه «فمینیسم‌ها» بهره جست» (همان). غافل از این‌که اختلاف آراء در تمامی علوم و نظریه‌های بشری به چشم می‌خورد و این اختلاف دیدگاه‌ها خود می‌تواند بشریت را به ایجاد سرفصل‌هایی مشترک رهنمون گردد.

۴-۲. نقد فمینیستی

«ام. اچ. آبرامز ۱۲» (۱۹۱۶م) در کتاب «فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی» در بخش نقد فمینیستی این نقد را چنین توضیح می‌دهد: نقد فمینیستی ریشه در دو سده مبارزه برای احقاق حقوق زنان را دارد و در آثار ذیل متجلی است؛ «مری ولستن کرافت ۱۳» (۱۷۹۲م) «نقدیاد زنان»، «جان استوارت میل ۱۴» (۱۸۶۹م) و در آمریکا کتاب «زنان در سده نوزدهم» اثر «مارگارت فولر ۱۵» (۱۸۴۵م). «ویرجینیا وولف ۱۶» از برجسته‌ترین پیشگامان این نقد به شمار می‌رود. او علاوه بر کتاب‌های داستانی کتاب غیر داستانی «تاقی از آن خود» را نوشت و مقاله‌های متعددی درباره زنان نویسنده، فقدان امکانات تحصیلی و نیز درباره فرهنگ، اقتصاد و آموزش در درون جامعه‌ای که او آن را جامعه مردسالار می‌نامید. پس از او نهدهای تندروی فرانسوی شکل گرفت (واصفی، ۱۳۸۵: ۷۸۸-۷۸۹).

نقد فمینیستی که از اواخر دهه ۱۹۶۰ رواج یافته به‌طور گسترده به مسائل زنان پرداخته است؛ دیدگاه‌هایی که در متون ادبی به زنان یا نگاه مردسالارانه پرداخته، زبان زنانه و تفاوت‌ها بین نوشتار مردانه و زنانه، نویسندگان زن، عواطف و اندیشه‌های زنان درباره خودشان، میزان خودباوری زنان نسبت به خودشان در مواجهه با مردان و تبعیض‌های جنسیتی، مادر و رابطه او با فرزندش، نقش زن در جامعه و اعتلای فرهنگ آن و حقوق زنان همه مورد توجه نقد فمینیستی است (ر. ک. به؛ حسن‌آبادی، ۱۳۸۱: ۱۳۰-۱۳۹). نقد فمینیستی می‌کوشد نشان دهد ادبیات مردسالار به‌گونه‌ای شخصیت زن را محصور می‌گرداند که به‌ناچار به رفتارهای منفعلانه کشیده می‌شود. بی‌شک حضور و فعالیت زنان در جوامع مردسالار همواره تحت سیطره مردان بوده است و هرچه مسیر رشد و تعالی یک جامعه به سوی تمدن و پیشرفت فکری هموارتر شده نقش و ارزش زنان نیز پررنگ‌تر شده است. در جوامع رشدیافته زنان از آگاهی بیشتری برخوردارند و این

11 - Mary Wollstonecraft (1759- 1797)

12 - Meyer Howard "Mike" Abrams (1912-2015)

13 - Mary Wollstonecraft (1759- 1797)

14 - John Stuart Mill (1806- 1873)

15 - Margaret Fuller (1810- 1850)

16 - Adeline Virginia Woolf (1882- 1941)

مخاطره انداخته در این راه خود را فدا می‌کند و حتی دوست‌داران و نیازمندان به وجود خود، یعنی اهالی روستای توپچنار را نیز از وجود خود محروم می‌کند. درحالی‌که می‌توانست پس از استراحت با کسب بهبودی کامل برای خدمت‌رسانی به روستا باز گردد و هم‌چنان مفید واقع شود. گویی این دختر بیست‌ساله در هجوم هیجانات و احساسات ایثارگرانه تا به حدی پیش می‌رود که خود و سلامتی‌اش و مسئولیتی که در قبال خویشتن دارد را به کلی فراموش می‌کند. باید گفت به عقیده برخی از تحلیلگران این رمان، مشکلات زنان اغراق‌آمیز بیان شده و برخی از شخصیت‌ها هم‌چون فرزانه نیز باورپذیر نیستند (ر. ک به؛ نورسته، ۱۳۸۶: ۱۲۸).

فرزانه در این روستا که علاوه بر فقر مادی از فقر فرهنگی نیز در رنج است با عشق و امید و وصف‌ناپذیر نه تنها به تشویق و ثبت نام دختران روستا و آموختن سواد به آنان پرداخته بلکه در رفع دیگر معضلات فرهنگی اجتماعی روستا هم‌چون ترک اعتیاد نیز پا پیش گذاشته و حتی داروهای ترک اعتیاد «صنوبر» را نیز تهیه می‌کند. فقر فرهنگی و البته تضییع حقوق زنان تا حدی است که کودک‌مهری رواج دارد (ازدواج زبور در یازده سالگی). اهالی روستا لزومی نمی‌بینند دخترانشان سواد داشته باشند. صنوبر که اکنون معتاد است، توسط همسرش ترک شده و به همراه پسرش در روستا رها شده. چندی از تفکرات اهالی توپچنار: «گفتم نباید بروی کلاس، آن‌ها که این حرف‌ها را می‌زنند شکمشان سیره نه مثل من که فائق نامم، همین یک پیاله شیر» (همان: ۱۱۲) و یا: «گور پدر صاحب‌بچه، حالا مقدس‌شناس شده. دو روز رفته کلاس، دیگه باباش هم نمی‌شناسه» (همان: ۱۱۱). اما فرزانه چراغ راه آنان است: «پس باید حتماً این‌ها را بخوانی، چون علاج بیشتر دردها توی همین کتاب‌هاست» (همان: ۱۱۶). او آن‌چنان روی اهالی روستا تأثیر می‌گذارد که یکی از دانش‌آموزان مقام او را با شهید یکی می‌شمارد؛ «غنچه‌گل حالا بگو شهید کیه؟ غنچه‌گل با صدایی لرزان گفت: تویی» (همان: ۹۶).

فقر مادی و فرهنگی روستایی که فرزانه برای سوادآموزی برگزیده ریشه در استثمار دارد. استثمار توسط نیروهای دولتی و عمال آنان که می‌توان به نمونه‌هایی اشاره کرد که گویی عمال و اربابان روستا متجاوز بر جان و مال و ناموس روستا به شمار می‌روند و بس؛ «هرچه بزرگ‌تر می‌شدم، آن بی‌نوا پیر و نحیف‌تر می‌شد. مجبور بودم برای سیر کردن شکم هردومان برم پیش ارباب بیگاری کنم» (همان: ۱۲۱) و نیز: «آن ایام، این دوروبرها، یک حاج‌مرد خانی داشتیم که خدا را بنده نبود به همه چیز آبادی چشم داشت. اگر خروس مردم گم می‌شد می‌رفتند دنبالش. اما اگر زن کسی غیبت می‌زد، هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد ردش را بگیره. همه می‌دانستند او کجاست» (همان: ۲۰۲). این استثمار در سطوح فردی در روابط خانوادگی به صورت تسلط مردان بر زنان یعنی مردسالاری مطلق و البته تسلط پدرها بر فرزندان‌شان خودنمایی می‌کند؛ «مریم با بغض گفته بود: برای این‌که دیگه پدرم مجبورم نکنم قالی ببافم، میل را کوفتم به چشمم تا کوربشوم» (همان: ۶۹). مردسالاری در این روستا تا به حدی است که مرد(ذبیح) به خاطر دختردار شدن همسرش (ماه‌گل) یک‌ماه تمام به نشانه اعتراض خانه را ترک می‌کند.

در توپچنار اعتقاد به سرنوشت محتوم، اعتقاد به سرنوشت و تقدیر غیر قابل تغییر موجب شده اهالی در چنگال زندگی چونان بردگانی خود را اسیر بیبند و امید و حرکتی برای تغییر و بهبود اوضاع نداشته باشند؛ «روزگار به هرطرف خم کرد، خمیدم گفتم قسمتم» (همان: ۱۲۲) و یا: «دل می‌خواست خودم را می‌انداختم روی پژه‌های چرخ روزگار و می‌کشیدمش به عقب» (همان: ۱۰). اما خوش‌بختانه دیدگاه قهرمان داستان، فرزانه، کاملاً متفاوت است او با تلاش، امید و سخت‌کوشی کمر همت به تغییر و پیشرفت بسته است. با وجود تمام تیرگی‌ها و ناامی‌های سایه‌گستر بر این داستان عشق گاهی به عنوان عنصری البته کاملاً در حاشیه به کالبد بی‌جان و خسته داستان جانی هرچند بی‌رسم می‌بخشد: «حال به ژرف‌های عشق رسیده بود. به این رسوای سرخ معصوم که هرکس دامن بدان آلود، سبز شد» (همان: ۶۷۱). فرزانه که گویی اسوه ایثار و از خودگذشتگی است عاشق آقا معلم شده و گویی او نیز دل در گرو فرزانه نهاده است.

۴-۵-۲. دیگر شخصیت‌های زن

برخلاف فرزانه بیست‌ساله که چونان ناجی، قهرمان و پیر فرزانه با شخصیتی بسیار تأثیرگذار و فعال در داستان ظاهر می‌شود، دیگر زنان داستان به‌عنوان شخصیت‌هایی منفعل گویی مردسالاری، ستم‌پذیری و استعمار را باور کرده آن را به صورت بخشی جدایی‌ناپذیر از زندگی و شخصیت خود پذیرفته‌اند. برای مثال؛ زن مشاطه‌گر در وضعیتی منفعلانه نوزاد خود جعفر را رها می‌کند تا نانوائی روستا «ننه‌نقل» او را بزرگ کند، «ماه‌گل» بدون هیچ گناهی تنها به خاطر به دنیا آوردن نوزاد دختر توسط همسرش ذبیح ترک می‌شود اما او نه‌تنها کاری نمی‌کند در حرکتی ظلم‌پذیر پس از مدتی فرزند دوم را به امید پسردار شدن به دنیا می‌آورد. «صنوبر» دیگر زن روستا، منفعلانه در چنگال اعتیاد اسیر است. دختران و زنان روستا از دیدگاه مردان لزومی ندارد درس بخوانند البته هرچند که این موضوع در ابتدای امر به خاطر اشتغال آنان به امور روستایی و کارهای خانه است و فقر مادی موجب آن است اما در لایه‌های زیرین آن مانند هر جامعه‌ی مردسالاری زنان نباید بیش‌تر بدانند چراکه بیش‌تر دانستن و آگاهی آنان تبعات خطرآفرینی به همراه دارد و زنان آگاه، دیگر تن به مردسالاری و ستم نخواهند داد.

زنان توپچناری بسیار پرتلاش و سخت‌کوش‌اند اما با نگاهی سنتی خود را برده زندگی، سرنوشت و مردان دیده گویی از دیدن توانمندی‌های راستین خود عاجزانند و به خاطر فقدان عزت نفس و عدم خودباوری که ریشه در فقر فرهنگی دارد به ظلم‌پذیری خو گرفته‌اند. همان‌گونه که مردان نیز به ظلم‌پذیری از سوی اربابان و عمال دولتی عادت کرده‌اند گویی ظلم‌پذیری دارای سلسله

آب به توپچنار را ببردازد. در ابتدا خدیجه به خاطر ناراحتی از کم‌محلی اهالی روستا حاضر به این کار نمی‌شود ولی فرزانه او را قانع می‌کند که تنهایی زندگی کردن برای انسان امکان‌پذیر نیست. بنابراین خدیجه به دلیل علاقه و صمیمیتی که بین او و فرزانه ایجاد شده راضی می‌شود علاوه بر هزینه لوله‌کشی آب روستا، صنوبر و پسرش را تحت حمایت خود قرار داده و آن زن را ترک بدهد.

روزی به فرزانه خبر می‌رسد که «زیور» یازده‌ساله قرار است عروس بشود و هنگام مراسم بندانداختن او با زن مشاطه‌گر آشنا می‌شود. آن زن، برای فرزانه داستان دل‌دادگی خود به عرب چشم آبی - که سالیان دور در پی دزدی از انبار خان، برای بازجویی از اهالی به روستا آمده بود- را تعریف می‌کند؛ این‌که از او باردار شده و بعد از چند ماهی در تنهایی و به دور از چشم توپچناری‌ها پسرش جعفر را به دنیا آورده، ولی جعفر را شبانه جلوی خانه «ننه‌نقل»، نانوائی روستا، گذاشته است و خود رفته و ننه‌نقل او را بزرگ کرده. اکنون جعفر که بزرگ شده پسر یافی و مزاحمی است و پرندگان و دخترهای روستا را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد. فرزانه شب‌ها صدای «خیال» پیرزن دیوانه و سیدموی روستا را از «غار گرگ» می‌شنود. خیال که بعد از شقه شقه شدن دو دخترش توسط فردی ناشناس به غار گرگ پناه برده است.

در میانه این همه ماجراها کلاس نهضت هم‌چنان ادامه دارد تا این‌که روزی فرزانه گلدان شمعدانی زیبایی را روی میز کلاس می‌بیند. همان گلدانی که بارها پشت پنجره اتاق آقا معلم دیده است. هنگامی که به تخته کلاس رفته و می‌بیند آقای معلم با خط زیبای خود غزلی از سعدی نوشته است. او همان‌طور که غزل را پاک می‌کند به این بیت از غزل می‌رسد: «به هوش بودم از اول که دل به کس نسپارم/ شاملیل تو بدیدم، نه عقل ماند و نه هوشم» (سعدی) فرزانه که پیش ازین نیز احساس خاصی به آقا معلم داشته اکنون نسبت به او حس عاشقانه‌ای را تجربه می‌کند.

فرزانه بعد از مدتی برای گرفتن حقوق به شهر می‌رود. درحالی‌که انگشت‌های پایش در کفش پاره و مندرسش اذیت شده با حقوقش چکمه‌ای برای «غنچه‌گل» می‌خرد و در بازگشت به توپچنار او هدیه می‌دهد. او پس از مدتی برای تهیه داروی ترک اعتیاد «صنوبر» و دیدن اقوامش به شهر باز می‌گردد اما در بین راه دچار سرماخوردگی شدیدی می‌شود به‌حدی که پزشک بیمارستان دولتی شهر به او اجازه مسافرت دوباره به توپچنار را نمی‌دهد ولی فرزانه برای رفتن اصرار دارد. او امتحان پایان دوره دانش‌آموزان را بهانه می‌کند و دوباره به توپچنار بازمی‌گردد. هوا بسیار سرد است و برف سنگینی می‌بارد. حال فرزانه در بین راه بسیار وخیم شده نمی‌تواند سرمای گرده‌ها را تحمل کند و در بین راه بر اثر سرما می‌میرد. توپچناری‌ها برای او بسیار بی‌تابی و عزاداری می‌کنند. پس از مدتی نهضت سوادآموزی برای آنان معلم دیگری در نظر می‌گیرد. با آغاز بهار، معلم جدید روستا همراه با قاطرچی یک‌دست وارد آبادی می‌شود. توپچناری‌ها به استقبال او می‌آیند درحالی‌که او تمام مردم آبادی را از قبل می‌شناسد زیرا او «رعنا»، خواهر کوچک‌تر فرزانه است.

۴-۵-۱. تحلیل فمینیستی داستان توپچنار

۴-۵-۱. فرزانه صالح‌آبادی

دختری بیست‌ساله، آموزش‌یافته نهضت سوادآموزی است که تدریس در روستای توپچنار را انتخاب کرده است. او که خود از یک خانواده فقیرکارگری آمده گویی با درد و رنج فقر بیگانه نیست: «چهره شکسته پدر و آن کت کهنه‌اش را که همیشه بوی خاک می‌داد به خاطر آورد. اگرچه هیچ‌وقت رابطه صمیمانه‌ای با او نداشت ولی همیشه در اعماق وجود، نگاه مهربان و تن همیشه خسته‌اش را می‌ستود و به پینه‌های دستان زخم‌تختش که رنج معیشت در شکافشان کبره بسته بود حرمت می‌گذاشت» (شاه‌حسینی، ۱۳۸۴: ۶۹) و یا: «فرزانه به دست‌های لرزان و ترک برداشته پدر می‌نگریست. خستگی سه فصل سخت هنوز بر آن‌ها نشسته بود» (همان: ۸۲).

فرزانه وارد روستایی شده که فقر مادی و عدم امکانات آن بیش و پیش از هر عنصر دیگری چون سبلی به صورت تازه‌واردی چون او ناخواسته می‌شود؛ روستا به‌حدی فاقد امکانات است که او از بجنورد تا آن‌جا را تا یک مسافت با مینی‌بوس و باقی را با قاطر طی می‌کند. حتی رعنا خواهر او نیز پس از مرگ فرزانه این مسافت را با همان قاطرچی یک‌دست طی می‌کند. به‌عبارتی روستا گویی پس از مدتی نیز به امکانات بهتری دست نیافته. این روستا حتی فاقد آب لوله‌کشی است و فرزانه بیست‌ساله که گویی در این داستان پای را از یک معلم ساده نهضت سوادآموزی فراتر نهاده تبدیل به ناجی و پیر فرزانه روستا شده برای فراهم آوردن هزینه آب لوله‌کشی روستا با «خدیجه» رایزنی کرده تا سرانجام او را راضی می‌کند. امید واهی به مهاجرت از روستا به شهر در پی فقر مادی در جای جای داستان به‌ویژه از سوی جوانان به چشم می‌خورد که معمولاً با مخالفت شدید بزرگ‌ترها نیز مواجه می‌شود؛ «گل‌حسن پسر، اول راهی، خام نشو. بالاخره همین‌جا یک لقمه‌نانی پیدا می‌شود و با هم می‌خوریم» (همان: ۱۶۳) و یا: «پسر جان همین‌جا بمان، توی شهر حلوا خیرات نمی‌کنند اگر هم بکنند به دست‌های کوتاه من و تو نمی‌رسه» (همان: ۱۵).

بر اثر نهادینه شدن فقر در روستا، «غنچه‌گل» دختر بی‌مادر روستا کفش‌هایش آن‌قدر پاره و مندرس است که کفی کفش با کفش به پای دخترت وصل شده درحالی‌که فرزانه خود از کفش مناسبی برخوردار نیست مثل یک ناجی ایثارگر از حقوق ناچیزش به او چکمه‌ای زیبا هدیه می‌دهد. هرچند رفتار و گفتار انسان‌دوستانه فرزانه قابل ستایش و بسیار تأثیرگذار است اما شخصیت نه چندان باورپذیر او به‌حدی از ایثار بیمارگونه سرشار است که هنگام بیماری نیز به استراحتی که پزشک بیمارستان به او توصیه می‌کند نپرداخته بسیار ساده زندگی خود را به

مراتب است.

۴-۵-۳. مردان داستان

خانواده آقا معلم و همین‌طور خانواده زینت در ابتدا با شنیدن خبر این وصلت ناراحت شده آن را مناسب نمی‌دانند اما بعدتر کمک می‌کنند تا زندگی آن دو سر و سامان بگیرد. عروس و داماد خانه جدیدی می‌خرند و زینت آموزشگاه خیاطی بهتری تأسیس می‌کند. مرد هم برای ادامه تحصیل به دانشگاه می‌رود. آن دو صاحب دو فرزند می‌شوند. «بهار» و «رضا» که بعدها پسر را «بابک» صدا می‌کنند.

مدتی بعد اوضاع کشور به هم می‌ریزد و انقلاب می‌شود. زینت تبدیل به زنی کاملاً مذهبی شده که اعتقاداتش با همسرش متفاوت است. مرد به خاطر درگیری‌های سیاسی از اداره اخراج می‌شود. او مدتی است با دختری آشنا شده که ده سال از او کوچک‌تر و از نظر اعتقادات با او هم‌سواست. اندکی بعد مرد با تأسیس یک کارخانه تولیدی اوضاع مالی‌اش سر و سامان می‌گیرد. راوی داستان همان دختری است که وارد زندگی مرد متاهل شده. او پدری خسیس و هوس‌باز دارد که با «عالیه»، مادر دوست صمیمی دخترش سر و سر دارد. مادر راوی - «عزیزه» - زنی سنتی است که هوس‌بازی‌های همسرش را تحمل می‌کند. خواهر بزرگ‌تر راوی «ملیحه» نام دارد که او ازدواجش را به خاطر این که در خانواده سنتی آنان ابتدا باید دختر بزرگ‌تر ازدواج کند به تأخیر انداخته. هم‌چنین خواهر کوچک‌تری به نام «ناهدید» و برادری معتمد به نام «منوچهر» دارد. اوضاع اقتصادی آنان تعریف چندانی ندارد. وقتی راوی با دوستش «گیتی» به شمال سفر کرده در اتفاقی ناگوار باردار می‌شود.

«راضیه»، که مدتی زندانی سیاسی بوده، دیگر دوست راوی است که تا پایان داستان حضور دارد. او نیز عاشق کسی بوده که شهید شده و حتی محل مزارش نامشخص است. راضیه با گل‌سازی و توربافی برای خواهرش «مینو»، چه‌بیزیه تهیه کرده و او را به خانه بخت فرستاده است. اکنون در شرکتی مشغول به کار است و در تدارک ازدواج خواهر دیگرش «رضوان» است. او در همین شرکت با راوی آشنا شده و کمک می‌کند تا فرزند ناخواسته‌اش را سقط کند. سال‌ها بعد از آن اتفاقات راوی با همسر زینت آشنا شده و پنهانی رابطه برقرار می‌کند. او بیست سال از همسر اول مرد جوان‌تر است. یک‌بار پنهانی به آموزشگاه خیاطی زینت می‌رود تا با کابوشش یعنی زن اول مواجه شود و به‌طور ناشناس از نزدیک او را ببیند.

راوی و مرد از ترس دیگران همیشه پنهانی هم‌دیگر را می‌بینند. معمولاً هفته‌ای یک‌بار؛ در ماشین، در خیابان یا در اداره مرد. یک‌بار زمانی که زینت به سفر رفته و آن دو به خانه مرد و زینت رفته‌اند، راوی از او می‌خواهد که مکانی برای اقامتش در نظر بگیرد اما مرد موافقت نمی‌کند. در سفری که هردو به شمال می‌روند عکس می‌اندازند و یادگیری رد و بدل می‌کنند و این موجب نگرانی هردو می‌شود که نکند رابطه‌شان برملا شود. مرد مدت اندکی بعد از حج رفتن زینت اعتقادات مذهبی پیدا می‌کند و به‌طور نه‌چندان مشخصی می‌میرد. بعد از چهلم او، زینت در زیرزمین خانه عکس‌های همسر متوفی و راوی را پیدا می‌کند. او در غیاب مرد، به‌خوبی زندگی‌اش را اداره می‌کند و راوی از این جهت به زینت حسادت می‌کند.

اکنون راوی برای عمل تخلیه رحم در بیمارستانی خصوصی و در اتاقی خصوصی بستری است. او نه‌تنها با عکس‌های کودکانی که روی دیوار است صحبت می‌کند و برای آن‌ها اسم گذاشته بلکه با عکس گربه‌ها نیز حرف می‌زند. دوستش راضیه در بیمارستان مراقب اوست و به‌دروغ به دیگران اطلاع داده که با هم به سفر شمال رفته‌اند تا عکس آن‌ها نشود. راضیه نیز قبلاً همین عمل برداشتن رحم را انجام داده است. او معتقد است که عکس‌های بچه‌ها در بیمارستان برای مادران باردار است ولی عکس گربه‌ها برای امثال او و راوی است چرا که دیگر امیدوی به بچه‌دار شدنشان نیست. بعد از عمل راوی، راضیه به خانواده او خبر می‌دهد. در تمام طول داستان راوی می‌خواهد ماجرای ارتباطش با مرد را برای راضیه بگوید ولی توان بازگویی ندارد.

در لحظه‌ای کوتاه در بیمارستان، راوی «مهرداد» - داماد زینت - یعنی همسر بهار را می‌بیند و برای انتخاب نوزاد تازه از راه رسیده آنان که دختر است نام خودش را پیشنهاد می‌دهد. البته هم‌چنان در این قسمت داستان نیز نام راوی نامشخص باقی می‌ماند. آن‌ها نام پیشنهادی او را می‌پسندند. راوی شادمان و پیروز به نظر می‌رسد گویی از این طریق او مرد انتقام گرفته چون پس از این، برخلاف گذشته، در خانه زینت همیشه نام او آورده خواهد شد. البته همراه با عشق و علاقه و بدون پنهان‌کاری و ترس از دیگران.

۴-۸. تحلیل فمینیستی داستان «و دیگران»

۴-۸-۱. راوی بی‌نام

زن دوم در سرتاسر داستان از بی‌هویتی و در حاشیه بودن رنج می‌برد. وقتی هنوز ازدواج نکرده پدری هوس‌باز دارد که با عالیه خانم مادر دوست او ارتباط دارد او از خیانت پدر به مادرش ناراحت و عصبانی است اما شگفتا که از همین رفتار پدر الگوبرداری کرده و بعدها به زندگی مشترک زنی دیگر ورود می‌یابد. راوی داستان زنی است که به‌گونه‌ای نکبت‌بار تمام مردسالاری و خودخواهی مرد را به جان خریده است. درحقیقت مردسالاری با پاسخ مثبت چنین زنانی رشد و نمو می‌یابد. انتخاب او در حاشیه بودن، بی‌هویتی زیستن، دومی بودن، در سایه زیستن، پنهان بودن و درحقیقت انتخاب یک زن ناتمام بودن است. او از این‌ها در رنج است اما تمام این موارد را چونان سرنوشتی محتوم پذیرفته و در قرن بیست و یک راضی شده زن دوم باشد و با خفت و پنهان‌کاری زندگی کند.

هرچند که تمام نقش‌های پررنگ از آن زنان است و مردان از تاثیرپذیری ناچیزی برخوردارند اما گویی تاثیر آنان در زیرساخت‌های تضعیف حق زنان و ایجاد ظلمی پایدار است. مردان داستان هریک به‌نوعی در تضعیف حقوق زنان موثراند. اربابان ظالم که روستا را دچار استعمار کرده‌اند و همان‌طور که در نمونه‌های پیشین برشمرده شد حتی همسر دیگران را به اجبار تصاحب می‌کنند، همگی در شمار همین مردان قرار می‌گیرند. عمال دولتی ظالم نیز در این گروه‌اند و نیز دیگر مردان داستان که برخی از ایشان نقش پررنگ‌تری دارند؛ پدر فرزانه هرچند به‌عنوان مردی زحمت‌کش و کارگری پرتلاش به تصویر کشیده شده اما قادر به ایجاد ارتباط عاطفی با همسر و دو دخترش فرزانه و رعنا نیست بنابراین با خلق و خویی خشک و عبوس گویی آنان را از داشتن پدری مهربان و عادی محروم ساخته است.

«قدرت‌الله» هم‌زمان هم‌شکن با وجود دل‌شکستگی دخترش «غنچه‌گل» به خاطر بی‌مادری بزرگ شدن، هم‌چنان حق تحصیل او را نادیده می‌گیرد و سرانجام با اصرار فرزانه و وساطت کدخدای راضی به سوادآموزتن دخترک می‌شود. «ذبیح» هرچند که پس از مرگ همسر و فرزندش هنگامی که دیگر هیچ فایده‌ای ندارد متنبه می‌شود و خود را مدیون خوبی‌های همسر از دست رفته‌اش «ماه‌گل» می‌داند اما تا وقتی او زنده است با دیدگاه و رفتاری مردسالارانه خانه را برای ماه‌گل جهنم کرده و از به دنیا آمدن فرزند دختر تا حدی خشمگین و ناراضی است که حق همسری مادر او را نادیده گرفته یک‌ماه ترکش می‌کند. جعفر فرزند ناخواسته زبور زندگی را به دختران آبادی زهر کرده و از هیچ شرارت و آزاری نسبت به آنان و نیز نسبت به پرندگان - که می‌توانند در داستان، نماد رهایی و آزادی باشند- فرو گذار نمی‌کند. مردان دیگر توپچناری نیز با قاچاق و اعمال خلاف قانون عرصه را بر زنان تنگ کرده و باعث بدنامی روستا شده‌اند.

به نظر می‌رسد دو مرد از وضعیت نسبتاً مناسب رفتاری برخوردار باشند؛ یکی «تاج‌محمد» کدخدای روستا و دیگری آقا معلم که گویی نماد دانش است. زیرا تا پیش از آمدن فرزانه به روستا تنها معلم توپچنار و مظهر آموزش است و نیز نماد شجاعت و رهایی است، چرا که بر اساس روایت‌های اهالی روستا از دست گله گرگ‌ها فرار کرده است. نسبت به داستان توپچنار دیدگاه‌های منفی نیز وجود دارد؛ برخی از ناقدان در گزارش چهارمین دوره جشنواره نقد کتاب، این داستان را بسیار غیر واقع‌بینانه و حتی مردستیز دانسته‌اند که گویی نویسنده از همان ابتدا بر آن است مردان را سر به نیست کند تا برای زنان شخصیت‌هایی اسطوره‌ای بسازد (ر. ک به؛ ---، ۱۳۸۶: ۵۳).

۴-۶. محبوبه میرقدیری زاده

محبوبه میرقدیری زاده ۱۳۲۷ در اراک نویسنده زن ایرانی است. در سال ۱۳۵۹ از دانش‌سرا فوق دیپلم انسانی گرفته سال‌ها در روستا و شهر معلم بوده و اکنون بازنشسته است. او نویسنده موقفی است که برخی آثارش عبارتند از؛ مجموعه داستانی «شناس» کاندیدای کتاب سال ۱۳۷۹، «پولک سرخ» کاندیدای جایزه مهرگان و خانه‌آرا، مجموعه داستانی «روی لب‌هاشان خنده بود» کاندیدای جایزه پروین و رمان سال ۴۸، «و دیگران» برنده جایزه مهرگان، مجموعه داستانی «یک شب دیگر» کاندیدای جایزه مهرگان، «دست‌چین کتاب کیمیای سعادت غزالی» (میرقدیری، ۱۳۹۰: ۱).

«و دیگران» سومین رمان وی است که در سال ۱۳۸۵ به‌عنوان اثر برگزیده مهرگان ادب در بخش رمان بزرگسال شناخته شد. دلایل برنده شدن این رمان اینگونه بیان شده: «و دیگران محبوبه میرقدیری هم به سبب برخورداری از نگاه و زبان زنانه و جسارت در پرداختن به مسئله خاصی از موقعیت زن در جامعه و هم به دلیل تکثرگرایی در لایه دوم و هم‌خوانی مضمون و ساختار با زبان و استفاده توأمان از عناصر متضاد قابل توجه و کاربرد آن‌ها در تکنیک موثر روایی، برگزیده شد» (میرقدیری، ۱۳۹۳: ۴).

۴-۷. داستان «و دیگران»

و دیگران واگویی‌های ذهنی زنی بی‌نام است با هووی خود «زینت». بدون آن‌که زن اول، او را و بشناسد و از رابطه شوهرش که سال‌ها پیش فوت کرده با او اطلاعاتی داشته باشد. راوی در سرتاسر رمان زنی بی‌نام است اما نام زینت پیوسته به گوش می‌خورد زیرا با این‌که سال‌ها از فوت مرد گذشته اما این زن هم‌چنان دغدغه اصلی راوی به شمار می‌رود. برحسب اتفاق هم‌زمان که او برای عمل تخلیه رحم به خاطر وجود تومور، در بیمارستان بستری است، زینت همسر آن مرد را می‌بیند که برای عمل سزارین دخترش، بهار، در همان بیمارستان و در اتاق روبه‌روی است.

زینت تا کلاس ششم ابتدایی درس خوانده در خانه بزرگی زندگی می‌کند و آموزشگاه خیاطی دارد. مرد داستان، معلم ریاضیات زینت بوده چون او قصد داشته از طریق امتحانات متفرقه ادامه تحصیل بدهد، برایش معلم گرفته‌اند. بعد از گذشت مدتی معلم ریاضی از زینت می‌پرسد چرا تاکنون ازدواج نکرده است؟ زینت گریه‌کنان تعریف می‌کند که سال‌ها پیش پسر دخترخاله‌اش را دوست داشته و نامزدی غیر رسمی داشته‌اند. ولی او برای ادامه تحصیل به خارج از کشور رفته و هرگز بازنگشته است. مرد که ده سال از زینت کوچک‌تر است ظاهراً از روی دل‌سوزی بدون در جریان گذاشتن خانواده‌اش از او خواستگاری می‌کند. زینت و مادرش موافقت می‌کنند و آن‌ها به محضر رفته و عقد می‌کنند.

زینت گویی دنیا روی سرش خراب شده و کابوس زینت که مادر بزرگ است در برابر خودش که دیگر نمی‌تواند فرزندی به دنیا آورد دوباره برایش زنده شده است: «مادر بزرگ قشنگی هستی. با این روپوش طوسی و روسری سفید ابریشمی و آن گل‌های ختمی، مادر بزرگ دوست‌داشتنی منی‌مایی. دم‌پایی سفید هم که پوشیده‌ای راستی، آن روز هم دم‌پایی سفید به پا داشتی... دم‌پایی‌های سفید را دوست داری» (همان: ۱۰).

او به‌وضوح آرزوی مادر شدن دارد و در خصوص مادر بزرگ شدن زینت حسرت می‌خورد. با تصویر بچه‌های روی دیوارهای بیمارستان سخن می‌گوید و برای آن‌ها اسم می‌گذارد و با دل‌تنگی به زینتی که در ذهن خود پروراند می‌گوید: «اگر کمی دولا شوم سمت راست عکس یک پسر بچه است. کله‌تاس و چشم‌آبی. اسمش یاور باشد زینت خوب؟ قبول؟ بگذار اسم این‌ها را من انتخاب کنم. تو که بهار و بابتک را داری و نوهات هم که در راه است» (همان: ۳۲). او یک‌بار به‌وضوح در بیمارستان پس از به دنیا آمدن نوه زینت، به دوست قدیمی‌اش چنین می‌گوید: «اونا رفتن بچه شونو دیدم. راضی من بچه می‌خوام» (همان: ۱۹۴). اکنون راوی با تومور در رحم مواجه شده و ناگزیر از تخلیه آن است و دیگر هرگز نمی‌تواند فرزندی به دنیا بیاورد و بخشی از نفرتی که از زینت و آن مرد متوفی دارد این است که گویی فرصت او برای مادر شدن را بلعیده‌اند اما واقعیت آن است که این انتخاب خود او بوده که زنگ تفریح و بازیچه باشد.

با نگاهی تحلیل‌گرانه درست است که مادر بودن بخشی از زن بودن است اما تمام آن به شمار نمی‌رود یعنی می‌توان به‌راستی زنی با بسیاری از دل‌خوشی‌های زنانه بود و به هر علتی مادر نبود اما در تصور راوی به‌عنوان زنی که زن بودن را درست و به تمامی درک نکرده و البته از اعتماد به نفس زنانه نیز برخوردار نیست، زن بودن به توانایی مادر شدن ختم می‌شود و بس و اکنون گویی به بیمارستان آمده تا با زن بودن خود وداع گوید: «این‌جا یک اتاق خصوصی است در یک بیمارستان خصوصی. خودم خواستم بیایم این‌جا. هزینهای زیاد میشود؟ بشود. بگذار زانگی‌ام، این حس نارنجی در یک اتاق خوب، تمیز و مرتب تمام شود، با احترام و مهربانی. آغاز بهت بود و شرم» (همان: ۸۱). بیمارستان و اتاق خصوصی هردو حکایت از اوضاع نسبتاً خوب مادی دارد ولی اوضاع روحی راوی اصلاً خوب نیست.

این‌که راوی آغاز زانگی خود را با بهت و شرم همراه دانسته به خانواده‌های باز می‌گردد که در آن پرورش یافته. البته نباید تفکر و فرهنگ غالب بر فضای داستان را که همان تفکر ناچیز و خفیف انگاشتن زن و سلطه مردسالارانه است را نیز نادیده انگاشت. در نظام فکری مردسالاری که هنگام ختنه کردن فرزند پسر برای او جشن ختنه‌سوران گرفته می‌شود اما هنگام بلوغ دختر او را با شرم و خجالت همراه می‌کنند. در این داستان نیز روایت ختنه‌سوران «اسی مفو» پسر همسایه با رقص و پای‌گویی از طرف راوی بیان می‌شود (همان: ۱۰۷). اما موقع نخستین قاعدگی فرزند دختر به او شرم، انزجار از خود و پنهان کردن این مسأله کاملاً طبیعی که سرچشمه توانایی زایش و زندگی است را القا می‌کنند. راوی در چنین فضایی بزرگ شده و از تجربه مشترک «ماهی یکبار زندگی مخفی» (همان: ۱۲۳)، نگرانی و دغدغه و هراس پنهان نگه‌داشتن این موضوع از دیگران و اندوه و حسرت ناشی از ممنوعیت هرگونه بازی و تفریح کودکان در این دوران سخن می‌گوید. او درباره نوجوانهای شرمگین و البته توأم با حس بدبختی خود با دوستش در خصوص نخستین تجربه‌های بلوغ چنین می‌گوید: «و من، من و ریحانه فوز در می‌آوریم. برجستگی سینه‌ها پنهان باشد بهتر است! ریحانه می‌گوید: بدبخت شدیم! و با هم می‌گردیم در یک کتاب قدیمی از پدر بزرگ ریحانه، طب‌القدیم! صفحه به صفحه می‌خوانیم. هیچ دوا درمانی برای زن بودن نیست!» (همان: ۱۲۴).

به جای آن‌که زن بودن به یک دختر احساسی ملو از افتخار بدهد قامت او را خمیده می‌کند تا برجستگی‌های سینه‌های خود را نمایان نکند تا زن بودن خود را با حس حقارت از نگاه جامعه مردسالارانه نپنهان مخفی بلکه لگدمال کند و سرانجام به‌عنوان تنها منبع علمی در دسترس درباره زن شدن خود این‌گونه بخواند: «هیچ دوا درمانی برای زن بودن نیست» گویی زن بودن بیماری است. انگار جامعه مردسالاری که این زن بی‌نوا و هزاران بی‌نوا دیگر در آن پرورش یافته‌اند فراموش کرده است که زن بودن یک پدیده هنری و بسیار لطیف است. زن بودن موهبتی است که نه‌تنها نباید از آن شرمگین بود و تحقیر را پذیرفت بلکه می‌بایست آن را با افتخار فریاد کشید. اگر زنان یک جامعه این‌گونه دچار رنج زن بودن شوند چگونه می‌توان از آن جامعه انتظار پرورش و به عرصه رسیدن فرزندان خوشبخت و شاد را داشت؟ مادران غمگین و تحقیر شده آنان که پتک مردسالاری را بر سر و روی خود پذیرفته‌اند هرگز قادر نخواهند بود فرزندان شاد، راضی و دارای اعتماد به نفس بالا تربیت کنند و این است محصول مردسالاری افسارگسیخته.

شادی و افتخار زن بودن را نه‌تنها گفتمان مردسالار در بیرون از خانه بر راوی تحمیل کرده است بلکه او در خانه پدری نیز آموخته که باید این گفتمان برتر را پذیرفت و منفعل بود. نهایت حرکت اعتراضی مادر در قبال هرزگی پدرش مدتی قهر و دوباره بازگشت به خانه است. مادرش زیر لب به این موضوع اعتراض می‌کند: «خدا باعث و بانی شو... دنبال حرفش را می‌خورد. عزیز عادت دارد دنبال حرف‌هایش را بخورد. خوراک عزیز کلمه است. کلمه‌هایی که تا سر زبانش هم می‌آیند و عزیز لب می‌بیند و قورت میدهد. کلمه را قورت میدهد. همین جور کلمه پشت کلمه، سیر میشود با کلمه‌ها. همین است که سر سفره از همه ما کم‌تر می‌خورد. هی می‌گوید سیرم!» (همان: ۱۷۸). شخصیتی که از مادر او ترسیم شده کسی است که عادت دارد حرف‌هایش را بخورد. اعتراضش را در گلو خفه کند و آن زن مطیع و سر به راهی باشد که خشمش را فرو می‌خورد در خودش می‌ریزد تا مردش بماند. او گفتمان مردسالار و هرزگی مردش را با عدم اعتراض راستین تایید می‌کند.

گویی راوی از خودش در گریز است، فرار از خویشتن خود را رنج تنهایی نام نهاده و حاضر است مردی را که در واقع متعلق به زنی دیگر است هفته‌ای یک‌بار ببیند و همیشه مراقب باشد تا چون تبه‌کاران دیده نشود و دیگران اثری از او نیابند. به‌دقت که نگریسته شود رنج تنهایی راوی با ایجاد چنین رابطه مسمومی بیشتر نیز شده چراکه رنج تنهایی به بی‌هویتی و در حاشیه بودن پیوند خورده است. تنهایی عمیق و رنج بی‌هویتی و پنهان‌کار بودن را می‌توان از این جملات دریافت: «توی ماشین بودیم. او رانندگی میکرد و من کنار دستش. جایی برای نشستن نبود. پارکها امن نبودند. توی هیچ رستوران یا کافه‌های بیشتر از ده یا پانزده دقیقه نمیشد نشست. این بود که همه وقت با هم بودنمان در ماشین میگذشت، از خیابانی به خیابان دیگر. از بزرگ‌راهی به بزرگ‌راهی دیگر» (همان: ۳۹).

او در هیچ مکانی با این مرد آرامش و حس امنیت را تجربه نمی‌کند. البته مرد نیز قطعاً در چنین شرایطی آرامش را تجربه نمی‌کند اما او به قدرت مردسالارانه، پیروزی در نقشه فریب‌کاری نسبت به همسرش دست یافته و گویی با چنین تحت تسلط قرار دادن این دو زن، حس قدرتمندی، ارزشمندی و فرمانده بودن او اقتناع شده در حالی که معشوقه دقیقاً در نقطه مقابل او با حس یأس، سرخوردگی و خفتی دائم عین شده است. او پیوسته باید در انکار رابطه و البته انکار وجود زنانه خودش باشد: «دیگر نمیشود در پارکی قدم زد یا روی نیمکتی نشست! ... صدایشان را پایین می‌آورند... یاد میگیرند با هم آهسته حرف بزنند... و زن عادت میکند نشنیدن نامش را» (همان: ۱۴).

گویی راوی تا حدی به نشنیدن نام و انکار هویت خود عادت کرده که با وجود شخصیت اصلی داستان بودن نیز نویسنده نامی از او نمی‌برد چراکه او در واقع وجود ندارد و زندگی خود را انکار کرده. او آن قدر تحقیر را انتخاب می‌کند و پذیرای آن است، که آرزو دارد مردش نامش را به زبان بیاورد ولی هر بار به جای نام خودش، نام زن اول را می‌شنود: «آری زینت. مرتد اسم تو را خیلی وقتها به زبان می‌آورد. خیلی راحت میگفت زینت. من هم خیلی راحت گوش میکردم، اسم تو را از زبان او، اسم من؟ نه. اصلاً. میگفت نمی‌خواهم اسمت بر سطح‌ترین لایه ذهنم باشد ... راست می‌گوید. اگر اسمم را آن‌جور که من چپ و راست اسمش را به زبان می‌آوردم به زبان می‌آورد آن وقت بعید نبود توی خانه هم اسم مرا بگوید، به جای زینت، به جای بهار. آن‌وقت حتماً تو شک میکردی نه؟ ازش سوال میکردی. جر و بحث میشد، سر و صدا. ارزشش را نداشت. پس چی؟ روی اسم من خط کشید. من عاشق شنیدن نامم بودم از زبان او» (همان).

راوی در تمام طول رابطه‌اش با این مرد متاهل بی‌هویتی و در خفا بودن را انتخاب کرده تا خنده‌های به این رابطه پرنج و تحقیر وارد نشود! او رنج بی‌هویتی و چندگانه بودن را سالیان درازی است که به دوش می‌کشد؛ خود را به‌عنوان «پروین» زنی متاهل جا می‌زند تا فرزند ناخواسته‌اش را سقط کند. خود را زینت جا می‌زند تا با مرد به ویلایی در شمال برود و در مراجعه به روان‌پزشک، با مدارک دختر دایی‌اش، «زهره» می‌شود: «حکایتی است! زندگی این زن که من باشم، زینت باشم، پروین باشم و زهره باشم. حکایتی است! حکایتی هشتم من. ناگفته و نانوشته!» (همان: ۱۶۱).

این بی‌هویتی‌ها انتخاب اوست و در عین حال هر چند از این‌که به زندگی زن دیگری ورود کرده حس ناخوشایندی دارد اما در تمام طول داستان به آن زن از همه‌جا بی‌خبر حس حسادت، نفرت و کینه‌ای وصف‌ناپذیر دارد. انگار حقیقت را به کناری نهاده و فراموش کرده این اوست که به زندگی زینت وارد شده: «حالا باور کرده‌ام، باور دارم که همان یکدم بوده‌ام و تو، تو زینت، اه! اه به تو، به او، به من، به این چه می‌دانم؟ بگذار پتو را کنار بزنم» (همان: ۵۳). «زینت آن‌جاست، زینت سهرابی که دلم می‌خواهد با دست‌هایم با همین دست‌های لاغر استخوانیم حلقومش را بفشارم. خودش را و او را» (همان: ۵۲). راوی نه تنها از زینت عصبانی و طلب‌کار است از مرد نیز متفر و خشمگین است حتی اکنون که او رفته گویی چشم‌هایش باز شده و عمق تنهایی را بیشتر می‌بیند. به‌ویژه که دریافته بهترین سال‌های عمرش را با مردی هدر داده که در واقع به او به چشم زنگ تفریح نگاه می‌کرده است: «تو زنش بودی، نیمه زنده و سرحال و شاداب او. این شادابی را از من داری. از من که زنگ تفریح زندگی او بودم» (همان: ۲۶).

راوی که از کمبود عزت نفس رنج می‌برد و گویی با انتخاب این مرد بر آن است دوست داشته شود در عین حال که خودش را دوست داشتنی نمی‌بیند با چنین عزت نفسی دارای کاستی خود را لایق زندگی نصفه نیمه و پنهانی می‌داند اما زینت را با نگاهی از پایین به بالا در اوج خوش‌بختی و افتخار می‌پندارد: «زینت او برای من خدایی بود. برای تو چطور؟ خدا بود؟ بود. تو فرشته مقرب درگاه بودی و من حوای رانده شده از بهشت. تو فرشته بوده‌ای و هستی و من حوای گناه‌کار» (همان: ۹). در حقیقت بخشی از این تفکر را مرد در او پدید آورده تا بیش از پیش احساس قدرت و مردسالاری خود را با برانگیختن حس حسادت و مقایسه این زن اقتناع بخشد.

راوی، در تمام طول داستان از ابتدای آشنایی با مرد حتی وقتی که سال‌ها از فوت او گذشته است کابوس زینت را دارد. حتی یک‌بار عزم خود را جزم کرده که به آموزشگاه خیاطی او برود و با کابوس خود چنان ناشناسی مواجه شود، این کار را می‌کند و البته جذابیت‌های زنانه کابوش به‌شدت آزارش می‌دهد به‌گونه‌ای که پس از گذشت بیست سال هنوز ضربه آن دیدار را به‌روشنی در خاطر دارد: «بین، اگر الان پیش من بودی می‌گفتم چشم‌هایت را ببند و فکر کن، فکر کن به بیست سال پیش. آموزشگاه خیاطی داشتی. ... آمدی سمت در، روپوش خورشنگ سورمه‌ای به تن داشتی و مویت بور بود» (همان: ۴-۵). راوی اکنون در بیمارستان با دیدن مادر بزرگ شدن

زینت را انتخاب کرده اما اکنون معشوقه دارد و ظاهراً زینت از همه‌جا بی‌خبر است. بی‌خبر بودن زن از معشوقه داشتن همسرش نشان از غرق شدن او در وظایف خانه و امور فرزندان را دارد و یا نماند کردن به بی‌خبری، زیرا این موضوع چندان باورپذیر به نظر نمی‌رسد و اگر احیاناً زینت از وجود رابطه موزای همسرش با دیگری اطلاع دارد، اما هیچ عکس‌العملی انجام نمی‌دهد بیانگر شخصیت منفعل و ظلم‌پذیر اوست که البته داستان او را بی‌خبر از این موضوع قلم‌داد می‌کند.

۴-۸-۳. مرد

او ده سال از همسرش کوچک‌تر است و خودش انتخاب کرده و تصمیم گرفته تا با این زن ازدواج کند اما حاضر به پرداختن بهای آن نیست؛ یعنی حاضر نیست مشکلات ناشی از این ازدواج را بپذیرد و با قرار گرفتن در پذیرش به خود و همسرش آرامش هدیه دهد و یا حاضر نیست بهای اجتماعی جدایی را نیز بپردازد، بنابراین ترجیح می‌دهد با رفتاری مردسالارانه داشتن همسر و معشوقه‌ای زن دوم را حق خود بداند، اما حتی حاضر نیست بهای این رفتار خود را نیز بپردازد و با همسرش شفاف و صریح باشد تا او نیز حق انتخاب داشته باشد که بماند یا برود بلکه به‌گونه‌ای کج‌دار و مریز می‌خواهد با ترفندهای مردسالارانه هردو را راضی نگاه دارد.

او از زمان آشنایی با معشوقه‌اش تا انتهای داستان در حال فریب دادن خود و هردو زن داستان است. خودش را با فکر ابلهانه و البته سلطه‌گرانه مبارز بودن فریب می‌دهد: «یک مبارز زن خودش را آزار نمی‌دهد. هرچند که قلباً دوستش نداشته باشد» (همان: ۲۳-۳۳). آیا یک مبارز هنگامی که زنش را دوست ندارد معشوقه می‌گیرد و به هردوی آن‌ها دروغ می‌گوید؟ گاهی در نقاب ایثارگرانه جلوه می‌کند و خودش و معشوق را می‌فریبد و درباره همسرش به معشوق می‌گوید: «احساس خوشبختی و بدبختی برای من در گرو احساس دیگرانه، وقتی می‌بینم اون کنار من احساس خوشبختی می‌کنه همین برای من بسه» (همان: ۹۲). همسرش را فریب می‌دهد و رابطه موزای‌اش را پنهان می‌کند در حالی که اوضاع زندگی را آرام نگاه‌داشته و بحث و جدل راه نمی‌اندازد اما دغل‌کارانه و البته مردسالارانه و پیروزمندانه از این فریب‌کاری، پنهانی با معشوق دیدار می‌کند حتی او را در حریم خانه مشترک که در واقع متعلق به زینت نیز هست می‌آورد و بدون اطلاع خانم خانه راوی می‌آید و می‌رود.

شخصیت همسر به‌ظاهر قهرمان و مهربان زینت مدت‌ها پس از مرگ مرد وقتی که او عکس‌های همسر متوفی را با زن دیگری می‌بیند فرو می‌ریزد. این پنهان‌کاری‌ها و دغل‌کاری‌های مرد از نوع نگاه مردسالارانه و از بالا به پایین است. انکار تا وقتی بتواند هردو زن را مطیع و آرام و سر به راه نگاه دارد قدرت مردانه را حداقل برای خودش به اثبات رسانده است. در واقع او هرچند در کنار راوی نیز زینت، زینت از دهانش نمی‌افتد، گویی او را دوست ندارد چرا که اگر دوست می‌داشت معشوقه‌ای در کار نبود. او البته معشوقه را هم واقعا دوست ندارد زیرا هرگز وجود او را به رسمیت نمی‌شناسد. او را در یک زندگی نصفه نیمه، بی‌کیفیت و بی‌هویت گیر انداخته. این حس گیرانداختن دو زن، یکی با بی‌خبری و دیگری با بی‌هوتی به مرد داستان، حس سیاست‌مداری، سلطه‌گری و قدرت می‌بخشد که تمام این ویژگی‌ها ریشه در مردسالاری بیمارگونه‌ای دارد که مردی به جای ساختن یک رابطه موفق یا ترک آن و در جای دیگر ساختن یک رابطه موفق دیگر و یا حتی تنها ماندن و پذیرش عواقب آن به رابطه‌ای موزای دست می‌زند. از دیگر سوی این مرد با برانگیختن حسادت و حس نفرت معشوقه نسبت به زینت، بیش از پیش به‌گونه‌ای بیمارگونه حس جذاب بودن کاذب، مورد توجه بودن و قدرت‌مند بودن را برای خود خریداری می‌کند زیرا مدام برای معشوقه از زینت می‌گوید.

۴-۸-۴. راضیه

دوست راوی نیز گویی سال‌هاست در سوگ زن بودن خود سپاه پوشیده. او همیشه لباس‌هایی به رنگ سیاه بر تن دارد. هرگز از داستان عشق ناکام خود با صراحت به بهترین دوستش راوی سخنی نمی‌گوید و هرچند در ظاهر سرزنده‌تر به نظر می‌رسد اما سرنوشتی شبیه به راوی داستان به‌عنوان قربانی منفعلی دارد که گفتمان غالب جامعه یعنی گفتمان مردسالار را به جان پذیرفته است. در وجود او همان ضعف و زبونی در برابر عشق مردان دیده می‌شود. او زن بودن را برای خود خاتمه یافته می‌بیند. هرچند مرد او سال‌هاست مرده اما این خواری و زبونی او را هم‌چنان سپاه‌پوش آن عشق نگاه داشته است (ر. ک به: سیدان، ۱۳۸۶: ۲۲۳).

بهترین توصیف از رمان در معرفی پشت جلد آن این‌چنین خوندنمایی می‌کند: «و دیگران حکایت عشقی بدفرجام است. قصه تنهایی است و ترس. ترسی ابدی، ترسی زنانه، مباد تنها بمانم، مباد هرگز لذت دوست‌داشتنی و دوست‌داشته شدن را نچشم... اما آن‌چه زن تجربه می‌کند، نه عشقی راستین، نه احساسی غرورآفرین که بتوان آن را فریاد کرد و در حریم امن آن آشیان ساخت، بل فرو ریختن در دام‌چاله احساسی تند و گنگ و همراه با شرمساری است؛ دست‌بردن به کاسه دیگری و دزدیدن چیزی که سهم تو نیست. آیا به‌راستی این عشق بود یا تو با نیازی عنان‌گسیخته به آن نام عشق دادی تا سرانجام با فریب بزرگ روبه‌رو شوی و وانهادی و وامانده فریاد برآوری نه! نه! این، آن نبود که می‌خواستیم...»

نتیجه‌گیری

ریشه‌های فمینیسم در قرن نوزدهم در آمریکا شکل گرفت. این جنبش اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برای ارتقای موقعیت زنان، خاتمه بخشیدن به پیروی آنان از مردان، پرهیز از مردسالاری و جلوگیری از تضییع حقوق زنان در سراسر جهان تلاش می‌کند. جنبش‌های فمینیستی در ابتدای قرن بیستم توانستند به‌عنوان مهم‌ترین دست‌آورد به گرفتن حق رای برای زنان نایل

او از منفعل بودن و سکوت مادرش «عزیز» در قبال خواستگاری و هرزگی پدرش با «عالیه» -مادر دوستش- آموخته که زن دیگری هم می‌تواند وارد زندگی شود و او انتخاب کرده که آن زن دوم باشد شاید در کودکی رنج زن اول بودن و نگاه از زاویه دید او را به قضیه زن دوم تجربه کرده و در ناخودآگاه خود تصمیم گرفته دومی باشد اما در طول داستان زندگی‌اش مشهود است که رنج دومی بودن را نیز بسیار تلخ‌تر تجربه می‌کند. در واقع مردی که وارد زندگی او شده گویی همان پدر اوست که با وجود همسر داشتن با عالیه رابطه برقرار می‌کند. شاید راوی می‌خواسته در ناخودآگاه خود با ورود به این ماجرا آن بخش ناکامل و عذاب‌دهنده زندگی خود که رابطه خیانت‌کارانه پدر نسبت به مادر بوده را بازتولید کند تا شاید بتواند این ماجرای آشنا را حل و فصل کرده و التیام بخشد اما همچون تمامی افرادی که بر اساس فرمان ناخودآگاه خود، همسرانی شبیه به والدین خود انتخاب می‌کنند، شکست خورده است.

او خانه زینت را چونان قلعه‌ای محکم و شکست‌ناپذیر می‌داند: «گاه به گاه، هفته‌های دوبار، آن سالهای اول هفته‌های دوبار، در باز میشد و او از قلعه بیرون می‌آمد» (همان: ۷). او گاهی بدون اذن صاحب قلعه به آن‌جا ورود می‌یابد. مثل تبه‌کاران باید بی‌سر و صدا باشد. این شیوه احتمالاً به مرد حس سیاست‌مدار بودن و برتری و قدرت‌مندی مدیریت زن را می‌بخشد که یکی را با ترفندهایی بی‌خبر گذاشته و دیگری را با مردسالاری و سیاست توانسته دزدگونه و پاورچین دنبال خودش بکشاند اما قطعاً به زن حس نادیده انگاشته‌شدن، رسمیت نداشتن و مهم تلقی نشدن را القا می‌کند: «باز و بسته کردن درها نباید صدا بدهد. نور نباید زیاد باشد ... تو، در این شب بیمار می‌آموزی پاورچین راه بروی، آهسته سخن بگویی، به نجوا» (همان: ۱۰). او در این قلعه با دقت نظری زنانه وضعیت خانه و داشته‌های بانوی قلعه را تحلیل می‌کند: «معلوم میشود دم‌پاییهای سفید را دوست داری. بگویم از کجا فهمیدم؟ از شبهایی که تو خانه نبودی، سفر بودی و من با او به خانها تن می‌آمدم و پشت در، روی اولین ردیف جاکفشی یک جفت دم‌پایی سفید زنانه میدیدم ...» (همان).

راوی نه تنها در قلعه زینت بلکه حالا در خانه خودش هم حال و هوای بدی دارد مخصوصاً زمانی که مرد، زنگ تفریحش تمام می‌شود او را تنها می‌گذارد و سراغ بازیچه اصلی‌اش می‌رود: «او می‌آمد سوی تو و من از خلوت خیابان می‌گذشتم. خانه، کنار در، آن اوی دیگر منتظر بود، کلید میانداختم، در را باز میکردم، او میرفت تو و من، این اوی دیگر، بیرون از خانه میماند؛ شب‌گرد، صدای او را میشنیدم ... می‌فاندم به کار، تند و سریع، ظرفهای شام را می‌شستم... کار میکردم حرف می‌زد. می‌خواستیم زمره تنهایی آن اوی دیگر را از بیرون، از پشت در خانه کسی نشود! خودم، می‌خواستیم نشنوم که آن او تا سحر با خودش می‌خواند، واگویی میکند و صبح، تا از خانه به در می‌زدم هم‌راه من میشد. خسته و خراب» (همان: ۹۰ - ۹۱).

راوی اکنون که در ذهن ناآرام خود مشغول واگویی به زینت است هم‌چنان از این که مرد به‌عنوان همسر زینت، برای او هزینه‌ای کرده است با خجالت، عذاب وجدان و حالی ناخوب یاد می‌کند: «من دست گذاشتم روی کیف، شیک، نرم و راحت و چقدر جا دار! قیمتش را پرسیدم، ترس زینت گران نبود. گفتم مناسب است و او کیف پولش را درآورد. کیف مال من شد. بیخوش زینت، خودش خواست و تازه، واهمه نکن! بگذار بگویم سر هم چه چیزهایی برایم خرید. این کیف و... بماند برای بعد» (همان: ۶).

میرقدیری سرگشتگی این زن را به خوبی به تصویر می‌کشد زنی که هیچ جایی طعم واقعی آرامش را نمی‌چشد. وقتی با مرد است ناراحت و مغموم است که چرا او را نصفه نیمه دارد؟ چرا همیشه در خیابان، رستوران، کافی‌شاپ و همه جا باید مخفی‌کاری کرد و مثل دزدها فراری بود؟ وقتی وارد قلعه همسر مرد می‌شود مضطرب است باید بی‌سر و صدا و هم‌چنان مخفی باشد مثل همیشه باید بودن خود را انکار کند: هست ولی باید انکار کند که وجود دارد. در آن به تعبیر خودش قلعه از دیدن وسایل شخصی زینت و وسایل زندگی مشترک آن دو به‌شدت به هم می‌ریزد و احساس حسادت و عجز می‌کند. از دور که نگاه می‌کنی راوی اصلاً در این رابطه خوش‌حال و راضی نیست. پس چرا در این رابطه مانده است؟ او حس استیصال و درماندگی دارد. از تنهایی می‌ترسد نمی‌تواند باور کند که الان تنهاست است و به‌حدی عزت نفس او متزلزل است که خودش را بدون آن مرد که در واقع اصلاً برای او هم‌راه او و یار او نیست هیچ می‌بیند. بنابراین به این رابطه سعی ادامه می‌دهد تا همان‌دهه‌های عزت نفس او نیز با در حاشیه بودن، مخفی بودن و غیر مهم بودن بلعیده شود.

راوی در اوج حس حقارت، تنهایی و نفرت از دیگر زن‌نبودن که زاینده تفکرات تحقیرشده اوست و مواجهه با زندگی زینت که او آن را خوشبختی تصور می‌کند تنها راه موجود را انتقامی حقیرانه می‌داند. او به‌عنوان نام پیشنهادی نام خود را برای نوه زینت توصیه می‌کند. آنان نیز می‌پذیرند و او سرخوش است که نام ممنوعه او در فضای خانه زینت می‌پیچد: «من، دوست دارم این در باز شود، باز باز و رو به خانه تو زینت. می‌بینم ... می‌روی می‌آیی، شامت آماده است. سر و صدای داماد را میشنوم، با بچه‌ها بازی میکند و این اسم من است که در فضای خانه تو می‌پیچد ... نوهات گریه میکند زینت. تو صدایش می‌زنی. تو نام مرا به آواز می‌خوانی و چه فتنگ می‌خوانی» (همان: ۲۰۵).

۴-۸-۲. زینت

زنی که از همه‌جا بی‌خبر است و با کدبانوگری، خیاطی و علاقه به فرزندان و همسرش زندگی را پیش می‌برد. همسرش که معلم سرخانه او بوده ده سال از او کوچک‌تر است. او خودش ازدواج با

دنیای پرتوهم و بیمار درونش از او انتقام می‌گیرد. گویی این زن نتیجه جامعه مردسالار است و که بر خلاف فرزانه شخصیت اول داستان توپنچار از وضعیت مالی نسبتاً خوبی برخوردار است (در اتاق خصوصی یک بیمارستان خصوصی بستری است) و در یک جامعه شهری زندگی می‌کند اما همچنان با ضعف نفس از تبعات مردسالاری رنج می‌برد. گویی روح و جسم او در بند و اسیر مردی شده که نه تنها او را دوست ندارد و به او اهمیتی نمی‌دهد بلکه همسرش را نیز به‌راستی دوست ندارد چراکه اگر می‌داشت در پی رابطه‌ی موازی نبود.

در رمان شهری «و دیگران» اوضاع زنان بسیار تاسف‌بار، مغموم و غرق‌شده در ظلم و البته خودآزاری است حتی آنان در مقایسه با رمان روستایی «توپنچار» فاقد قهرمانی چون معلم نهضت سوادآموزی‌اند هرچند در رمان شهری «و دیگران» فقر مادی مانند فضای رمان روستایی «توپنچار» به چشم نمی‌خورد اما فقر فرهنگی به‌گونه‌ای دیگر در عناصری هم‌چون: نادیده انگاشتن زنان توسط خودشان و نیز از سوی جامعه به چشم می‌خورد. گویی آنان جنس دوم بودن، در سایه مردان بودن، حسرت و کینه داشتن نسبت به یک‌دیگر و به‌یاد دادن به حرف و نظر دیگران را تمام‌قد پذیرفته‌اند. شخصیت اول «و دیگران» با انتخاب زندگی مخفیانه و سکوت و انتظاری مداوم و طولانی بحران هویت زن بودن را پذیرفته است. میان مشکلات این زنان شهری با آن زنان روستایی فقیر و مغموم هرچند تفاوت‌هایی به چشم می‌خورد اما همچنان اصل رنج زن بودن به‌جهت استیلای مردسالاری، وجود و حضور بارز و بسیار عمیقی دارد.

گویی در فضای روستایی توپنچار فرزانه که البته چونان ناجی از شهر آمده راه برون‌رفت از سلطه مردسالارانه را در اینبار، قوی بودن و قهرمانی و نجات دیگران یافته هرچند در این از خودگذشتگی راه افراط را پیموده اما در فضای شهری «و دیگران» راوی بی‌نام داستان کاملاً منفعلانه مردسالاری را پذیرفته و با پذیرش حسرت درحاشیه بودن و بی‌نام و هویت بودن، رنج زن بودن را به رنجی بی‌پایان برای خود مبدل ساخته است. بنابراین هردو داستان که توسط نویسندگان زن نگاشته شده‌اند در زمره ادبیات زنانه به بیان و بررسی مشکلات زنان در جوامع مردسالار یکی در جامعه روستایی و دیگری شهری پرداخته‌اند و هردو به‌خوبی توانسته‌اند با نگاهی فمینیستی و ضد تبعیض جنسیتی به جایگاه زنان در جامعه بپردازند و موجب آگاهی و روشن‌گری زنان باشند نیز چگونگی حس انفعال، حقارت، بی‌هویتی و یا ایجاد حس مبارزه‌طلبی برای احقاق حق زن بودن در زنان را به تصویر کشند. هردو رمان دنیا را از منظر مشکلات زنان در مقابل چشمان مخاطب به تصویر کشیده‌اند. رمان «و دیگران» از منظر زنانه بودن در اولویت قرار دارد چراکه به‌خوبی توانسته جایگاه یک زن را با تمامی حس‌های زنانه او در مواجهه با تجربه بلوغ، سقط جنین ناخواسته، تخلیه رحم و حسرت ناتوانی در خصوص مادرشدن بیان کند و رمان «توپنچار» به‌خوبی توانسته به معضلات زنان و حقوق از دست‌رفته آنان در یک جامعه بسته روستایی بپردازد.

Hakem Değerlendirmesi: Dış bağımsız.

Çıkar Çatışması: Yazar, çıkar çatışması olmadığını beyan etmiştir.

Finansal Destek: Yazar, bu çalışma için finansal destek almadığını beyan etmiştir.

Peer-review: Externally peer-reviewed.

Declaration of Interests: The authors have no conflicts of interest to declare.

Funding: The authors declared that this study has received no financial support.

منابع

کتاب‌ها

- جندقی، بهروز و عباس یزدانی (۱۳۸۸) فمینیسم و دانش‌های فمینیستی: ترجمه و نقد تعدادی از مقالات دایره المعارف فلسفی روتلیج، قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
- حسن‌آبادی، محمود (۱۳۸۱) مکتب اصالت زن (فمینیسم) در نقد ادبی، مشهد: نیکونشر.
- ساناساریان، الیز (۱۳۸۴) جنبش حقوق زنان در ایران: طغیان، افول و سرکوب از ۱۲۸۰ تا انقلاب ۵۷، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، تهران: اختران.
- سراج، سیدعلی (۱۳۹۴) گفتن زنانه: روند تکوین گفتمان زنانه در آثار نویسندگان زن ایرانی، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- سیدمحمدی، سید مرتضی (۱۳۷۸) فرهنگ کارگردانان سینمای ایران ۱۳۳۱-۷۷۳۱-۹۰۳۱، تهران: سیمرو - شاه‌حسینی، انسیه، ۱۳۸۴، توپنچار، تهران: گفتگو.
- کامشاد، حسن (۱۳۸۴) پایه‌گذاران نثر جدید فارسی، چاپ اول، تهران: نی.
- مکاریک، ایرنا ریما (۱۳۸۴) دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه مه‌رمان مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه.

شوند. فمینیسم بدون آن‌که تفاوت‌های بیولوژیکی را نادیده بگیرد، برای برابری جنسیتی و از میان برداشتن تبعیض‌های جنسیتی - یعنی ایجاد فرصت‌های برابر برای زنان و مردان - می‌کوشد.

فمینیسم که برای توانمندسازی زنان و رفع نگاه‌های جنسیتی می‌کوشد همواره در طول تاریخ مخالفانی نیز داشته است. آنان از وجود زنان توانمند در هراس بوده و به سنت‌های مردسالارانه چنگ زده‌اند غافل از این‌که در جامعه‌ای فاقد تبعیض‌های جنسیتی مردان نیز از آرامش بیش‌تری برخوردار بوده از دغدغه‌های آنان کاسته خواهد شد و جامعه به سوی سلامت و پیش‌رفت راه خواهد پیمود.

در ایران نیز حرکت فمینیسم از دوران قاجار با پیوستن زنان به نهضت تنباکو آغاز شد. آنان با فروش جواهرات خود در حمایت از دولت مرکزی در برابر استقراض خارجی و پشتیبانی از تأسیس بانک وطنی و نیز شرکت در مبارزات مسلحانه تبریز برای پیروزی انقلاب مشروطه جنگیدند و فصل نوینی از حضور پررنگ زنان در عرصه‌های سیاست و اجتماع را رقم زدند. مبارزه با پدرسالاری و به‌طور کلی مردسالاری که از دیرباز در ایران وجود داشته است و نیز احقاق حقوق از دست‌رفته زنان، سرفصل فعالیت‌های این جنبش به شمار می‌رود.

نقد فمینیستی در ادبیات از سال‌های ۱۹۶۰ رواج یافت و به تحلیل و بررسی آثار ادبی از دیدگاه‌های فلسفه فمینیسم پرداخت؛ چگونگی نگاه‌های مردسالارانه به زنان، تضییع حقوق زنان، زبان ادبی زنانه در آثار نظم و نثر و تفاوت‌های آن با زبان مردانه، نویسندگان زن و خلق آثار زن‌گرایانه توسط آنان، توجه به نقش زنان در خانواده و جامعه و لزوم اعتلای جایگاه زنان. افراد شاخصی چون: «مری ولستن کرافت»، «جان استوارت میل»، «مارگارت فولر» و «ویرجینیا وولف» از پایه‌گذاران این نوع از نقد به شمار می‌روند.

در رمان روستایی «توپنچار»، از انسیه شاه‌حسینی فقر مادی و نیز فقر فرهنگی موج می‌زند. ظلم به زنان و نادیده انگاشتن حق آنان، عدم موافقت با ادامه تحصیل دختران، ناراضی‌گری بر اثر زاده شدن فرزند دختر، کودک همسری، ترک زن و فرزندگی که درآمد و سرپناهی ندارند (صنوبر) از جمله موارد قابل‌تأمل از دیدگاه نقد فمینیستی است. فضای حاکم بر رمان کاملاً مردسالارانه و ظلم به زنان - هرچند برخی آن را اغراق‌آمیز شمرده‌اند - مشهود است. در این میان معلم نهضت سوادآموزی - فرزانه - که خود طعم تلخ فقر را چشیده، چونان ناجی و قهرمانی یکتا به حل و فصل معضلات روستا می‌پردازد؛ مشکلات عمومی مانند رایزنی درخصوص لوله‌کشی آب روستا و یا مشکلات فردی و خانوادگی هم‌چون: اقدام برای ترک دادن زن معنات (صنوبر)، خرید کفش از هزینه شخصی برای کودک بی‌مادر داستان (غنجچه‌گل)، تلاش بی‌وقفه برای ثبت نام دختران در کلاس‌های سوادآموزی و بسیاری دیگر از کوشش‌ها، او سرانجام با ایناری بیمارگونه جان خود را در راه کمک به دیگران از دست می‌دهد درحالی‌که می‌توانست طبق توصیه پزشک مدتی استراحت کرده تا بتواند دوباره به روستای محل کمک‌رسانی - توپنچار - بازگردد.

اینبار افراطی شخصیت نخست داستان هرچند به‌گونه‌ای انسانی و قابل ستایش است اما این پرسش‌ها را در ذهن می‌آفریند؛ آیا کسی که برای جان خودش اهمیتی قائل نیست می‌تواند به‌راستی دیگران را دوست داشته باشد؟ دختر جوانی که می‌تواند با مدت کوتاهی استراحت از سرماخوردگی سخت بهبود یافته و دوباره به یاری نیازمندان بشتابد، وقتی به توصیه پزشک عمل نمی‌کند و در این راه جان خود را از دست می‌دهد و تمام روستا را از وجود خود محروم می‌کند آیا واقعا مردم آن روستا را دوست دارد؟ آیا این رفتار پایانی او به منزله خودکشی نیست؟ متأسفانه او شخصیتی تابع هیجانات و احساسات است تا تعقل و اندیشه و گویی در این جامعه روستایی زن‌ستیز اگر قرار است زنی موفق باشد حتماً می‌بایست مانند فرزانه جنگجو و اینارگر باشد. یعنی زن بودن به‌تنهایی کفایت نمی‌کند همان‌گونه که زن بودن برای دیگر زنان روستا نیز بسنده نبوده است و همواره حقتان تضییع شده است.

دیگر رمان مورد بررسی «و دیگران» رمانی شهری اثر محبوبه میرقدیری به جهان زنان و مشکلات آنان می‌پردازد. شخصیت اول داستان برخلاف داستان «توپنچار»، زنی است منفعل، درحاشیه، سرخورده، گله‌مند و مغموم که به جهت کمبود خودباوری و عزت نفس به زندگی مشترک زنی دیگر ورود کرده و درستاسر داستان نسبت به او کینه و حسد دارد و از دومی بودن، بی‌هویتی بودن و زنگ تفریح مرد بودن در عذاب است اما به خاطر ترس از تنهایی و عدم باورمندی نسبت به خود قادر به خروج ازین رابطه هولناک و سمی نیست. تمام زندگی این زن خواه در خانه پدری، خواه در تنهایی و خواه در هنگام رابطه با مرد متاهل داستان به حس خفت، خوری و شرمندگی به خاطر زن بودن و به خاطر انتخاب اشتباه رابطه با یک مرد متاهل و حسرت نداشتن فرزند می‌گذرد.

از دیدگاه فمینیستی انتخاب این زن که بی‌هویتی و بی‌نامی را پذیرفته چراکه در رمان نیز نامی ندارد، به خانواده و جامعه مردسالاری بازمی‌گردد که شخصیت زنانه او را از کودکی نه‌تنها نادیده انگاشته بلکه لگدمال کرده است. این زن بی‌نام در خانواده‌ای دارای بنیان‌های مردسالارانه پرورش یافته که مادرش نیز وجود زن دوم را پذیرفته. او با پدری هوس‌باز مواجه بوده و بعدها انتخاب او به‌عنوان مرد زندگی نیز هم‌چون پدرش مردی هوس‌باز است که با وجود تاهل و دو فرزند با او وارد رابطه شده و با سیاست و نیرنگ هردو زن را به بازی می‌گیرد. این زن تا حدی سرشار از رنج نادیده انگاشته شدن و حقارت است که با پیشنهاد گذاشتن نام خود بر نوه زن اول در

- واصفی، سمانه (۱۳۸۵) «نقد ادبی فمینیستی» ترجمه فرهنگ توصیفی اصطلاحات ادبی بخش نقد فمینیستی(نویسنده ابرامز، ام. اچ (۱۹۱۶) ، نشریه چیستا، شماره ۲۳۰ تیرماه، صص ۷۸۸-۷۹۵.
----- (۱۳۸۶) «زن‌سالار مردستیز: نقدی بر «توپنار» نوشته انسیه شاه‌حسینی» (گزارش چهارمین دوره جشنواره نقد کتاب) ، ادبیات داستانی، سال ۲۱، خرداد و تیر، شماره ۱۰۸، صص ۵۲-۵۳.

منبع رایانه‌ای

میرقدیری، محبوبه (۱۳۹۰) (مصاحبه) با محبوبه میرقدیری و دنیای <https://www.bartarinha.ir> کتاب‌هایش، سایت برترین‌ها

- میرصادقی، جمال (۱۳۹۷)، زنان داستان‌نویس نسل سوم، ۶۵ داستان با تفسیر، تهران: مروارید.
نویسی ایران، جلد سوم و چهارم، تهران: چشمه. - میرعابدینی، حسن (۱۳۷۷) صدسال داستان
- میرقدیری، محبوبه (۱۳۹۳) و دیگران، تهران: روشنگران و مطالعات زنان.

مقاله‌ها

- بصری، مریم (۱۳۹۰) «فمینیسم و نقد فمینیسم»، کتاب ماه، آبان ماه شماره ۱۶۹، صص ۲۸-۳۵.
- سیدان، مریم (۱۳۵۶) «سنت‌شکنی به شیوه زنانه: نگرشی فمینیستی بر یک رمان؛ و دیگران نوشته محبوبه میرقدیری»، آبان و آذر ۱۳۸۶، نشریه جهان کتاب، شماره ۲۲۲ و ۲۲۳، صص ۱۱-۱۲
- نورسته، مهدیه (۱۳۸۶) «ماجرای نقد توپنار نوشته انسیه شاه‌حسینی»، مهر ماه شماره ۱۱۱، صص ۱۲۸-۱۲۹.